

بهره مندی از قوۀ کلمه



انتشارات آموزشی توسعه

دربارهٔ این کتاب

انتشارات آموزشی توسعه^۱ عضوی از انجمن آموزشی توسعه^۲ است. مؤسسه‌ای مرکب از تعدادی سازمان‌های جهانی در حال رشد که برنامه و هدفش اعتلاء و توسعه تمدن است. انجمن آموزشی توسعه چهارچوبی فراهم می‌کند و تقابل و تبادل آرا و تجربیات فی ما بین این سازمان‌ها را تسهیل می‌نماید. انتشارات آموزشی توسعه نیز به عنوان عضوی از این مؤسسه، در حال انتشار و گسترش مواد آموزشی است که قابلیت‌های علمی و روحانی افراد، جوامع و مؤسسات آنها را ارتقاء بخشد. هر کتابی نمایانگر کوششی مشارکتی بین انتشارات آموزشی توسعه و سازمانی که مواد از آن سرچشمه گرفته می‌باشد.

کتاب *استفاضه از قوه کلمه*^۳ یکی از سری کتاب‌هایی است که برای جوانان کم‌سن‌تر (نوجوانان) تهیه شده است. تألیف این کتاب حاصل فعالیت‌های مستمر مؤسسه روحی در طی چندین سال می‌باشد که تأثیر و کارایی خود را ثابت نموده است. این مؤسسه که از اعضای انجمن آموزشی توسعه می‌باشد خود را وقف ارتقاء فرهنگی، روحانی و اجتماعی مردم کلمبیا، به خصوص از طریق آموزش نموده است.

¹ Developing Learning Press (DLP) – (www.devlp.com)

² Developing Learning Association (DLA)

³ Drawing on power of God

مقدمه

مؤسسه روحی معتقد است که فرد با رسیدن به سن پانزده سالگی که فرائض روحانی و اخلاقی بر او واجب می‌گردد؛ بالغ می‌شود. چنین نظری شاید برای جوامعی که دوست دارند دوران کودکی را طولانی کنند و حالت بازی و تفریح را تداوم بخشند غیرمعمول به نظر رسد، اما در میان اکثریت مردم، فردی که به سن پانزده سالگی می‌رسد و شرایط مخاطره‌آمیز و بی‌ثبات زندگی را سپری می‌کند، خود وظایف سنگینی بر دوش دارد. اگر با این دید به مسأله نگاه کنیم سالهای قبل از پانزده سالگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. ایامی که مفاهیم اساسی در خصوص زندگی فردی و اجتماعی در ذهن نوجوانی که با خود در ستیز است تا عادات دوران بچگی را پشت سر بگذارد؛ شکل می‌گیرد. نوجوانان در این سن گفتنی بسیار دارند و هر کس با آنها مثل کودک رفتار کند، فرصت کمک به آنها را در شکل دادن هویتی مناسب، از دست می‌دهد.

مؤسسه روحی از آغاز تأسیس کوشیده است تا از طریق برنامه‌های خاصی به این گروه سنی خدمت نماید و در این زمینه تجربیات ارزشمندی به دست آورده است. کتاب حاضر در طی سالیان سال فعالیت و تفکر و بازنگری برای ارائه عناصر اولیه یک چهارچوب فکری در حال توسعه تدریجی به اذهان جوان، تهیه شده است تا به وسیله آن جوانان بتوانند با دشواری‌های زندگی روبرو شوند. این کتاب بیشترین کارایی را برای نوجوانان چهارده ساله‌ای خواهد داشت که در نقاط روستایی و بعضی شهرهای کوچک و بزرگ سکونت دارند.

نتیجه‌گیری‌هایی کلی که در مورد جوانان این گروه سنی حاصل آمده تنها به افرادی که مؤسسه روحی در سطحی وسیع و گسترده با آنها در ارتباط است، مربوط نمی‌شود. این اعضای جوان جامعه از مشکلات زندگی تجارب دست اولی به دست آورده‌اند و همین امر موجب شده تا به حدّ معینی از بلوغ برسند. میزان دقت و توجه‌شان آن گونه که بعضی از اوقات تصور می‌شود اندک و محدود نیست. آنها قابلیت لازم برای تفکر عمیق را دارا هستند و در عین حال موهبت لذت بردن از چیزهای ساده زندگی را نیز از دست نداده‌اند.

این کتاب همانند سایر مواد آموزشی مؤسسه روحی بر روی توسعه توانایی‌ها و قابلیت‌ها، خصوصاً قابلیت‌های "استفاده از قدرت بیان" متوجه و متمرکز است و به همین علت در برنامه‌های سوادآموزی که از حدّ خواندن و نوشتن معمولی فراتر می‌رود، مورد استفاده قرار می‌گیرد. به علاوه محتوای این کتاب به توسعه قابلیت دیگری یعنی "شناخت اثرات اخلاقی گفتار و عمل" کمک شایانی می‌نماید. مطالب از سطح ساده آغاز و به تدریج هم از جهت فکری و هم از جهت کلامی دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شود. این مطالب پیرامون جلسات یک گروه از جوانان تنظیم شده و منظور از آن مطالعه آنها در شرایط مشابه است.

تجربه نشان داده، راهنمای گروه که معمولاً از جوانان بزرگتر است باید از نکات معین و مشخصی آگاه باشد تا از مطالعه چنین کتابی نتایج مطلوب حاصل گردد. باید با اعضاء گروه به عنوان دوست و نه به عنوان مترقی رفتار شود. باید برای آنها اهمیت تشکیل چنین جلساتی را به طور منظم و به وضوح توضیح داد. آنان همچنین باید آگاه باشند که در یک کلاس درس شرکت نمی‌کنند بلکه در جمع دوستانه‌ای به سر می‌برند که اعضاء آن برای هدف معینی گرد هم آمده‌اند. راهنما باید از دادن تکالیف به اعضاء اجتناب نماید. تمرینات نیز باید به بهترین نحو به وسیله هر یک از همراهان در نفس جلسه انجام شود و سپس بین راهنما و همراهان

بحث و مذاکره صورت پذیرد. برنامه‌ها و زمانبندی این جلسات نیز بهتر است با مشورت جوانان تهیه شود. و زمان تعیین شده برای هر یک از جلسات به این فعالیت‌ها اختصاص یابد: (۱) تلاوت مناجات؛ (۲) حفظ اشعار و نصوص؛ (۳) قرائت متون؛ (۴) انجام تمرین؛ (۵) آواز و سایر امور هنری و بازی. وقتی گروه مایل است به خدمت بپردازد باید یاری و مساعدت نمود تا برنامه‌هایی کوتاه مدت با اهدافی که به آسانی میسر و محقق می‌شوند، انتخاب گردد. باید بکوشیم تا جوانان اعتماد خویش را به دست آورده، احساس موفقیت نمایند.

اگر چه تنوع فعالیت‌ها بین اعضاء گروه روابط دوستانه ایجاد می‌نماید و جمع را مسرور و شادمان می‌نماید ولی باید به خاطر داشته باشیم که هدف اصلی از مطالعه کتاب، پرورش قوه بیان است. راهنما باید اطمینان حاصل کند که همراهان به سطحی از معلومات و سواد که فصول آخر کتاب تعیین شده، برسند.

همچنان که داستان کتاب بیان می‌شود، اشاراتی به جلسات جامعه نیز خواهد شد. اگر این جلسات توسط اعضای گروه تشکیل شود، بسیار مفید خواهد بود. همچنین برقراری ارتباط راهنما با والدین جوانان و توضیح هدف گروه و عمده‌ترین فعالیت‌های آن بسیار مطلوب است.

بهره مندی از

قوّه کلمه

دیه‌گو^۱ جوان پانزده ساله‌ای است که در دهکده کوچکی به نام الگریاس^۲ زندگی می‌کند. الگریاس در زبان اسپانیایی به معنای جای "سرور و شادمانی" است. ساکنین الگریاس معتقدند که اسم این دهکده به طور تصادفی انتخاب نشده است چرا که همه آنها تلاش می‌کنند تا در این دهکده واقعاً شادمانی و سرور حاکم باشد.

مدتی پیش معلم محترمی از دهکده دیدن کرد و به اهالی گفت که "الگریاس می‌تواند یک جامعه نمونه باشد و از نظر مادی و معنوی ترقی کند." در ابتدا دیه‌گو دقیقاً نمی‌فهمید که "پیشرفت مادی و معنوی" یعنی چه، ولی خودش را در شور و اشتیاق کل جامعه‌اش شریک و سهیم می‌کرد. او از آن زمان تا به حال نکات زیادی در این مورد آموخته است. دیه‌گو فهمیده که اگر چه از نظر جسمانی کوچک است ولی دیگر بچه نیست و می‌تواند به دهکده‌اش کمک کند تا به پیشرفت مادی و معنوی دست یابد.

سال پیش دو نفر از دوستانش از او دعوت کردند تا به گروه جوانان بهایی که در جامعه‌شان تشکیل می‌شد، بپیوندند و به او گفتند که آنان برای حصول وحدت فعالیت می‌کنند و هر جوانی از هر دین و هر خانواده‌ای می‌تواند در این فعالیت شرکت نماید. از آنجا که دیه‌گو به اتحاد علاقه دارد و دلش می‌خواهد با جوانان هم سن و سالش باشد در اولین جلسه این گروه‌مایی شرکت کرد. در این جلسه خانم جوانی به نام الیسا^۳ از مؤسسه آموزشی برای کمک به تشکیل گروه در جمع آنها حضور یافت. پس از انجام معارفه آناماریا^۴ یکی از اعضاء فعال گروه، از الیسا پرسید: «می‌توانید بگویید گروه جوانان چیست و ما باید چه کار بکنیم؟»

الیسا پاسخ داد: «آناماریا سؤال مهمی مطرح کرده، اما شما خودتان باید اهداف این گروه را مشخص کنید. برای شروع هر یک از شما بگویید که دوست دارد گروه به چه اهدافی برسد؟» جوانان تمام کارهایی را که می‌خواستند انجام دهند بیان کردند. از آنچه گفتند معلوم شد که دلشان می‌خواهد به دیگران خدمت کنند و برای آینده نکات مفیدی یاد بگیرند. هفته‌های بعد الیسا مرتب اعضای گروه را ملاقات و کمک می‌کرد تا وحدتشان را محکمتر کرده، در مورد فعالیت‌هایشان فکر کنند. کلمه‌ای که اغلب اوقات بچه‌ها از زبان الیسا می‌شنیدند و آن را تکرار می‌کردند کلمه تعالی (کمال) بود. آنها به خوبی متوجه شدند که هر روز باید به یکدیگر کمک کنند تا در همه کارها به مرحله بالاتری از کمال برسند. اولین جمله‌ای که آنان در این مورد از حفظ کردند، این بود:

«هر بامدادتان را بهتر از شب و فردایتان را بهتر از دیروز نمایید.» (۱)

¹ Diego

² Alegrias

³ Eliza

⁴ Ana Maria

این جوانان از این که ایسا به آنها احترام می‌گذاشت و مثل کودکان با آنان رفتار نمی‌کرد، لذت می‌بردند. ایسا به آنها می‌گفت که نسبت به سَنشان به چیزهای بسیار مهمتی فکر می‌کنند و لازم است با یکدیگر در مورد این مسائل بحث نموده، آنها را تجزیه و تحلیل کنند. او توضیح داد تجزیه و تحلیل یعنی جدا کردن موارد از یکدیگر، برای مشاهده حقیقت درونی آنها. اعضای گروه این نظر را پسندیدند و از آن زمان به بعد در هر جلسه بعضی از مسائل مهم را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند.



یک روز ایسا از آنها دعوت کرد تا یک بازی با حروف و کلمات انجام دهند. حروفی را روی تگه‌های کاغذ نوشت و هر کدام را به پیراهن یکی از بچه‌ها سنجاق کرد. بعد از آنها خواست در یک خط بایستند و جاهایشان را عوض کنند تا یک کلمه شکل گیرد.

دو نمونه زیر نشان می‌دهد که ابتدا این حروف چگونه در کنار هم قرار گرفته بودند و در نهایت به چه صورتی درآمدند:

I E R F N D

FRIEND

و د ت س

دوست

N I T U D E

UNITED

م ح م ت

متحد

پس از اینکه مدتی این بازی را انجام دادند، ایسا گفت: «هر یک از شما به تنهایی مثل یک حرف هستید ولی بعد از اینکه در گروه قرار گرفتید با یکدیگر دوست شده، یاد می‌گیرید که با هم همکاری کنید و آنگاه مانند کلمات می‌شوید، معنا پیدا می‌کنید و مطلب مهمتی برای گفتن خواهید داشت. سپس ایسا از آنها خواست عبارت زیر را حفظ کنند:

«محبّ بشر شو و غمخوار جمیع نفوس، در آفاق، صلح پرور گرد و دوستی و راستی جو. هر زخمی را مرهم شو و هر دردی را درمان گرد. سبب الفت نفوس شو و آیات هدایت ترتیل نما. به عبادت حق مشغول شو و به هدایت خلق برخیز. زبان به بیان بگشا و رخ به نار محبت الله برافروز.» (۲)

تمرینات:

۱- شما هم می‌توانید در گروه خود بازی حروف و کلمات را انجام دهید. بعضی از حروف زیر کلماتی را می‌سازند که در عبارتی که دیده‌گو و دوستانش از بر کرده‌اند، استفاده شده است:

----- (ح ص ل)	----- (غ م خ و ا ر)
----- (ل ت ا ف)	----- (س ت ا ر ی)
----- (ل ت ی ر ت)	----- (ر م د ن ا)
----- (ت ا ب ع د)	----- (ه ا د ی ت)
----- (ح م ت ب)	----- (ر ا ب ف و ر ز)

۲- «ساکن» یعنی فردی که در یک محل زندگی می‌کند. نام سه تن از ساکنین روستا/ شهر خود را بنویسید:

۱) ----- ساکن روستا/ شهر ماست.

۲) ----- ساکن روستا/ شهر ماست.

۳) ----- ساکن روستا/ شهر ماست.

۳- کلمه «فعال» به معنای پرانرژی است، یک فرد فعال تنبل نیست بلکه کاملاً هوشیار و آماده انجام کار است. فعال‌ترین فردی که می‌شناسید، کیست؟

۴- «توفیق» به معنای رسیدن به خواسته‌ای است که فرد آرزویش را دارد. بعضی از اهدافی را که شما آرزومندید گروه شما به آن برسد و در آن توفیق یابد، نام ببرید.

الف) همیشه متحد باشیم.

----- ب)

----- ج)

----- د)

----- ه)



اعضاء گروه در چند هفته بعد به فعالیت‌های مختلفی پرداختند. جوانان با یکدیگر دعا و مناجات خواندند، آیات زیبایی را از بر کرده و به انجام دادن خدمات عمومی پرداختند. اگر چه اول کمی خجالت می‌کشیدند ولی به



تدریج که به یکدیگر نزدیک‌تر و با هم صمیمی‌تر شدند، دسته جمعی آواز خواندند و آهنگهای جدیدی یاد گرفتند. آناماریا که از فضای شعر لذت می‌برد تمام تلاش خود را می‌کرد تا همه را با خواندن اشعاری که از بر داشت، به هیجان آورد. آنها هرچند وقت یکبار دور هم جمع می‌شدند و در مورد نظراتی که به ذهنشان می‌رسید صحبت می‌کردند. در طی این گفتگوها بود که دیه‌گو تصمیم گرفت از همه بپرسد نظرشان در مورد پیشرفت مادی و معنوی چیست؟ ماریلا^۱ که همیشه مطالب جالبی برای گفتن داشت، فوراً پاسخ داد: «دقیقاً

می‌دانم منظور از ترقی مادی چیست. یعنی اینکه ما فقیر هستیم و احتیاج به پول بیشتری داریم تا بتوانیم چیزهایی را که خوشحالمان می‌کند، بخریم.»

نظر ماریلا همه را سر ذوق آورد و همه شروع به بیان نظرات و افکارشان کردند. آنچه که بیان کردند کم و بیش از این قرار بود:

آنتونیو^۲: «فکر نمی‌کنم برای شاد بودن لازم باشد ثروتمند باشیم. فقرای زیادی را می‌شناسم که شادند.»
 کارلوتا^۳: «بردارم که الان در تعطیلات دانشگاهی به سر می‌برد، می‌گوید افراد ثروتمند نظریه "فقیر خوشحال" را به وجود آورده‌اند تا ما را قانع کنند که برایشان کار کنیم.»
 آناماریا: «این نظریه ممکن است درست باشد اما من می‌دانم که منشأ شادی و سرور در درون ماست و به آنچه که داریم و به مقدار آن بستگی ندارد.»

دیه‌گو: «با وجود این مطمئناً فقیر بودن چندان لذتی ندارد. باید بکشیم تا زندگیمان را بهبود بخشیم.»
 آنتونیو: «اما ما باید ضمن اینکه تلاش می‌کنیم، خوشحال هم باشیم. من می‌خواهم برای خودم و جامعه‌ام سخت کار کنم، اما دلم می‌خواهد از انجام دادن این کار احساس رضایت کنم. قبلاً از صحبت کردن با برادر کارلوتا لذت می‌بردم اما از وقتی که او شروع به صحبت درباره افراد فقیر و ثروتمند کرد، دیگر دوست ندارم به حرفهایش گوش بدهم. دل او پُر از خشم و نفرت است.»

روبرتو^۴: «من می‌دانم که شادی واقعی از تقرب به خداوند و اطاعت از دستوراتش به وجود می‌آید.»
 دیه‌گو: «درست است ولی نمی‌توانیم فراموش کنیم که برای اینکه خداوند را دوست بداریم، باید هموعان خود را دوست بداریم و به آنها کمک کنیم.»

کارلوتا: «و باید به خاطر داشته باشیم که اطاعت از دستورات الهی مفهوم همکاری با یکدیگر را نیز در بر دارد تا بتوانیم دنیای بهتری بسازیم که در آن فقری وجود نداشته باشد.»

ناگهان دیه‌گو متوجه شد که تا اینجا بیشتر در مورد پیشرفت مادی صحبت کرده‌اند. پرسید: «پس پیشرفت روحانی چه شد؟»



¹ Mariela
² Antonio
³ Carlota
⁴ Roberto

ولی همه خسته بودند و تصمیم گرفتند بحث را دفعه بعد ادامه بدهند. به علاوه همه شور و اشتیاق بازی فوتبال فردا را داشتند و می‌دانستند که نیاز به تمرین دارند. پس بیرون دویدند تا یک توپ فوتبال پیدا کنند. موقعی که داشتند از اطاق خارج می‌شدند، ایسا را در انتهای اطاق دیدند که برای دیدار آنها آمده بود و بدون اینکه متوجه شوند قسمت آخر مکالمه‌شان را گوش کرده بود و حالا داشت در کتابی به دنبال عباراتی می‌گشت که با موضوع بحث آنها ارتباط داشته باشد. او عبارات زیبای زیر را به آنها داد تا به خاطر بسپارند:

"خوشا به حال عارفی که تو را شناخته، بوی خوش تو را یافته، به ملکوت تو روی آورده و به فضل و احسان تو آنچه را که در ملکوت کمال یافته، چشیده است." (۳)

"خوشا به حال کسی که صبح خود را با قیام به خدمت مردمان، شروع کند." (۴)

"خوشا به حال کسانی که عامل اند، خوشا به حال کسانی که عارف اند، خوشا به حال کسانی که به حق و حقیقت پایبندند و از جمیع آنچه در آسمانها و زمین است، منقطع اند." (۵)

تمرینات:

۱- حداقل یکی از عبارات نقل شده در این بخش را به خاطر بسپارید.

۲- هر یک از کلمات ستون (۱) را به توضیحات ستون (۲) متصل کنید.

ستون (۱)	ستون (۲)
الف) عامل	ایستادن، برخاستن
ب) عارف	کمک کردن به رشد یا پیشرفت چیزی
ج) بنا کردن	به چیزی اعتقاد محکم داشتن
د) قیام کردن	جدا شدن یا کناره گرفتن
ه) پایبند بودن	دریافتن، مکشوف ساختن
و) ترویج کردن	درک کننده، کشف کننده
ز) مشغول کاری شدن	پرداختن به کاری
ح) منقطع شدن	ساختن

۳- در زیر فهرستی از کلمات را مشاهده می‌نمایید. با هر یک از آنها یک جمله بنویسید:

الف) اطاعت -----

ب) نفحه -----

ج) فضل الهی (تأیید) -----

د) سرور -----

ه) حقیقت -----

۴- این یکی از اشعار مورد علاقهٔ آناماریا است. با گروه خود این شعر را بخوانید و یاد بگیرید که آن را به خوبی از بر بخوانید.

کافیست دلت بهار باشد
از اشک تو سبز می‌شود خار
از خنده‌ات آب می‌شود برف
در دست تو لانه می‌کند سار

کافیست بخواهی آسمان را
بر اسب سیاه شب، سواره
دست تو به ماه می‌رسد باز
از پنجره می‌چکد ستاره

کافیست که با زمین بگویی:
بذر از تو و صد جوانه از من
یا سرخ‌ترین شقایق از تو
سرسبزترین ترانه از من

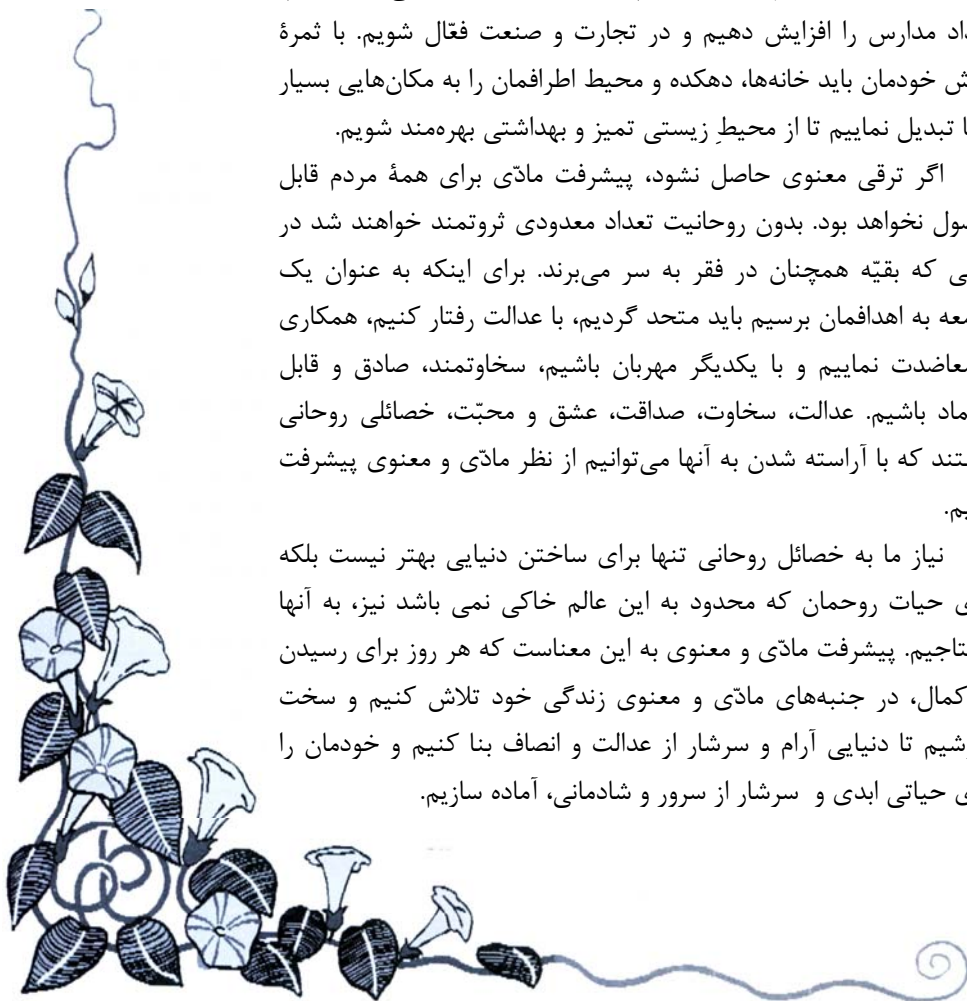
کافیست که وقت پرکشیدن
در چشم تو انتظار باشد
کافیست بخوانی آسمان را
یا اینکه دلت بهار باشد...

جوانان تصمیم گرفتند چندین جلسه را به بحث درباره ترقی مادی و روحانی اختصاص دهند. یک ماه بعد، دقیقاً قبل از اینکه ایسا به دیدنشان بیاید، جلسه‌ای فوق العاده ترتیب دادند تا نتایجی را که به دست آورده بودند، بررسی کنند. آنها وقتی نظراتشان را به ایسا گفتند، خیلی خوشحال شد و به آنها کمک کرد تا نتیجه‌گیری‌هایشان را به نحوی صریح و روشن نظم بدهند و بیانیه زیر را بنویسند:

بیانیه جوانان

ما دیگر کودک نیستیم و باید به طور جدی به آینده‌مان فکر کنیم. دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم پر از رنج و تفرقه است. ما می‌خواهیم دنیای جدیدی بسازیم که مردم در آن با هماهنگی زندگی کنند و جنگ و فقر در آن وجود نداشته باشد. برای ایجاد دنیایی جدید باید از جامعه خودمان شروع کنیم. به همین علت است که ما درباره ترقی مادی و روحانی در دهکده کوچکمان الگوریاس صحبت می‌کنیم. برای ترقی مادی باید کشاورزی‌مان را پیشرفت دهیم، بیشتر مواظب سلامتی‌مان باشیم، تعداد مدارس را افزایش دهیم و در تجارت و صنعت فعال شویم. با ثمره تلاش خودمان باید خانه‌ها، دهکده و محیط اطرافمان را به مکان‌هایی بسیار زیبا تبدیل نماییم تا از محیط زیستی تمیز و بهداشتی بهره‌مند شویم. اگر ترقی معنوی حاصل نشود، پیشرفت مادی برای همه مردم قابل حصول نخواهد بود. بدون روحانیت تعداد معدودی ثروتمند خواهند شد در حالی که بقیه همچنان در فقر به سر می‌برند. برای اینکه به عنوان یک جامعه به اهدافمان برسیم باید متحد گردیم، با عدالت رفتار کنیم، همکاری و معاضدت نماییم و با یکدیگر مهربان باشیم، سخاوتمند، صادق و قابل اعتماد باشیم. عدالت، سخاوت، صداقت، عشق و محبت، خصائل روحانی هستند که با آراسته شدن به آنها می‌توانیم از نظر مادی و معنوی پیشرفت کنیم.

نیاز ما به خصائل روحانی تنها برای ساختن دنیایی بهتر نیست بلکه برای حیات روحمان که محدود به این عالم خاکی نمی‌باشد نیز، به آنها محتاجیم. پیشرفت مادی و معنوی به این معناست که هر روز برای رسیدن به کمال، در جنبه‌های مادی و معنوی زندگی خود تلاش کنیم و سخت بکوشیم تا دنیایی آرام و سرشار از عدالت و انصاف بنا کنیم و خودمان را برای حیاتی ابدی و سرشار از سرور و شادمانی، آماده سازیم.



تمرینات:

۱- برخی کلمات موجود در متن زیر، در قالبی از حروف مخفی شده و به صورت افقی، عمودی، از راست به چپ و بالا به پایین با بالعکس نوشته شده‌اند. آنها را بیابید و دور هر یک از کلمات دایره‌ای بکشید. کمال، آماده، بیانیه، همکاری، متحد، هماهنگی، پیشرفت، هدف، نتیجه‌گیری، مهربان، عدالت، صداقت.

ه	م	ا	ه	ن	گ	ی	ن	ف
ه	د	ا	م	ا	پ	ش	ت	ل
ل	ا	م	ک	ح	ت	ف	ی	ب
ع	ن	ت	ا	ر	ق	ل	ج	ی
د	ی	ت	ر	ه	ا	ت	ه	ا
ا	ص	ح	ی	د	د	ع	گ	ن
ل	گ	د	ک	ف	ص	ج	ی	ی
ت	ف	ر	ش	ی	پ	ق	ر	ه
م	ه	ر	ب	ا	ن	ی	ی	ر

۲- با چهار لغت از لغاتی که در جدول بالا آمده چهار جمله بسازید که با نظرات مورد بحث در گروه نوجوانان دیده‌گو ارتباط داشته باشد.

الف) -----

ب) -----

ج) -----

د) -----

۳- در ستون سمت راست چند کلمه می‌بینید که برای هر یک از آنها در ستون سمت چپ سه توضیح وجود دارد. توضیحی را که نزدیکترین معنی لغت است، علامت بزنید.

هماهنگی ----- هم نظر بودن

----- تفاهم داشتن

----- توافق، صلح

حیات ----- زندگی

----- تکامل روحانی

----- محل سکونت

محیط زیست ----- جانوران و گیاهان

----- هر چیز در اطراف ما

----- محل زندگی ما

بحث کردن ----- نظر یا موضوعی را با دیگران بررسی کردن
----- در جلسه‌ای صحبت کردن
----- با دیگران بر سر مسئله‌ای مجادله کردن

خصائل ----- ویژگی‌های مثبت
----- فضیلت‌ها
----- صفات

۴- جوانان در بیانیه عنوان کرده‌اند که دوست دارند خانه و جامعه‌شان را به محل‌هایی بسیار زیبا تبدیل کنند. چنین خانه‌ای چه خصوصیت‌هایی دارد؟

۵- در اینجا یکی از اشعار مورد علاقهٔ اناماریا آمده است:

آبی دریا به رنگ آسمان
قطره‌ای بی رنگ و از دریا جداست
قطرهٔ تنها چرا بی رنگ ماند؟
رنگ دریاها بی رنگ است

قطرهٔ تنها به دور از قطره‌ها
با خود آهنگ جدایی می‌زند
قطره‌هایی را که با هم می‌روند
آسمان رنگ جدایی می‌زند

این «من» و «تو» حاصل تفریق ماست
پس «تو» هم با «من» بیا تا «ما» شویم
حاصل جمع تمام قطره‌ها
می‌شود دریا، بیا دریا شویم



تا مدتی موضوع بحث جوانان در جلسات، "شرایط و خصوصیات لازم برای پیشرفت" بود. ایسا در دیدار بعدی با جوانان به دقت به نظراتشان گوش داد، سپس آنچه را که به نظر مهمترین شرط برای وصول به ترقی مادی و معنوی بود؛ بیان کرد: «وحدت».

ایسا به آنها گفت برای آنکه الگوریاس پیشرفت کند، آنها باید برای اتحاد تلاش کنند. او گفت بشریت مانند بدن انسان است و هر یک از ما اعضاء و اجزاء گوناگون آن را تشکیل می‌دهیم. اگر عضوی آسیب ببیند تمام اعضاء تحت تأثیر قرار خواهند گرفت، همچنین از آنجا که همه اعضاء برای رسیدن به یک هدف همکاری می‌کنند، حاصل کار به نفع همه است.

در گفتگوی بعدی جوانان نشان دادند که به خوبی به اهمیت وحدت واقفند. وقتی آناماریا فهمید ایسا از آنها راضی است، خاطرنشان کرد: «به نظر می‌رسد از اینکه ما این همه مطلب داریم که درباره وحدت بگوییم، تعجب کرده‌اید. ما می‌دانیم وحدت چیست زیرا هم از زمان کودکی عباراتی را در این مورد از بر کرده‌ایم و هم نتایجش را در زندگی، خانواده و جامعه‌مان دیده‌ایم.»

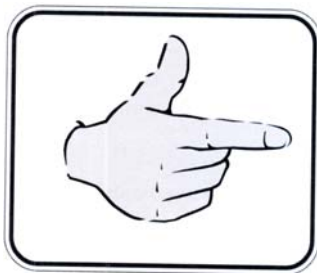
ایسا گفت: «بیا بید ببینیم چه بیانی را به یاد دارید.» آناماریا بلند شد و عبارت زیر را از بر خواند:

«ای دوستان! سراپرده یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.»^(۶)

روبرتو عبارت دیگری را به خاطر آورد:

«نور اتفاق آفاق را روشن و منور می‌سازد.»^(۷)

سپس ایسا به آنها گفت: «می‌خواهیم داستان کوتاهی برای شما تعریف کنم که فکر می‌کنم بعضی از شما قبلاً آن را شنیده باشید. داستان در مورد پدری است که در بستر مرگ، پنج فرزندش را نزد خود فرا خواند و از هر یک از آنها خواست یک دسته چوب بیاورند. وقتی همه گرد او جمع شدند، به هر کدامشان دستور داد یکی از چوبها را بشکنند. تکه چوب به راحتی شکست. بعد، از آنها خواست دو چوب را بشکنند. آنها این بار هم چوبها را شکستند ولی با فشار بیشتر. این کار را همین طور ادامه دادند و هر بار یک چوب اضافه کردند تا اینکه دیگر شکستن چوبها غیرممکن شد. پدر گفت: می‌خواستم به شما قدرت وحدت را نشان دهم. شما هم مانند این چوبها هستید. به تنهایی شکننده‌اید ولی در کنار یکدیگر بسیار قوی و نیرومند می‌شوید. به من قول بدهید که همیشه با هم متحد باشید. آن وقت من در آرامش جان خواهم سپرد.»



جوانان برای مدتی ساکت شدند. بعد آناماریا با شور و هیجان گفت: «داستانی در مورد وحدت به خاطر می‌آورم که در کلاس اطفال یاد گرفته‌ام. یک روز انگشتان دست رامیرو^۱ با انگشت شصت او به جنگ پرداختند. انگشتان به این نتیجه رسیدند که از شصت خوششان نمی‌آید و به آن احتیاجی ندارد و هر کاری را بدون وجود او می‌توانند به خوبی انجام دهند. به نظر انگشت شصت این فکر خوبی بود و از این فرصت استفاده

^۱ Romiro

کرد تا استراحت کند. در این مدت انگشتان دیگر زندگی جدیدی را آغاز کردند. اما آنها وقتی می‌خواستند چیزی بنویسند دچار مشکل می‌شدند. وقتی هم که زمان غذا خوردن فرا رسید، نتوانستند قاشق را به راحتی نگه دارند. پس به جای آن تصمیم گرفتند که بازی کنند. در نهایت تعجب دیدند که حتی نمی‌توانند توپ را بگیرند. پس با شرمندگی پیش برادرشان «شصت» رفتند و از او خواستند دوباره به آنها ملحق شود. شصت هم که از تنهایی خسته شده بود، فوراً پیشنهادشان را پذیرفته و به ایفای وظایف قبلی‌اش پرداخت.»

داستان آن‌ها را برای همه جالب و سرگرم کننده بود. بنابراین تصمیم گرفتند یک بازی خنده دار راه بیندازند. پس هر کدام وانمود کردند که یکی از انگشتان دست هستند و سعی کردند کارها را با یکدیگر انجام دهند. جلسه با سر و صدا و خنده فراوان به پایان رسید.

تمرینات:

۱- متضاد هر یک از لغات ستون سمت راست در سمت چپ نوشته شده است. آنها را به یکدیگر وصل کنید.

ضعف	آسان
افت	دقیق
تفرقه	قوت
بی تفاوتی	وحدت
آشنا	هیجان
تیره و تار کردن	پیشرفت
کم اهمیت	کل
بی دقت	قوی
مشکل	غریب
ضرر	روشن کردن
محکم	شکننده
ضعیف	مهم
جزء	نفع

۲- بعضی از موارد زیر به وحدت منجر می‌شود. آنها را با علامت «و» مشخص کنید. آنهایی را نیز که به تفرقه منتهی می‌گردد با «ت» مشخص کنید.

خودخواهی	----	انقطاع
عشق	----	شایعه پراکنی
همکاری	----	تفاهم
حسد	----	سخاوت

دفعه بعد که ایسا به دیدن دهکده الگریاس رفت، با جوانان در مورد "خدمت" که یکی دیگر از شرایط لازم برای رسیدن به پیشرفت مادی و معنوی است، صحبت کرد.

ایسا به آنها گفت: «خودخواهی، دشمن اصلی پیشرفت انسان است. بنابراین همگی ما باید قابلیت خدمت به دیگران را در خودمان پرورش دهیم.»

همچنین گفت: «یکی از بزرگترین مواهبی که خداوند به ما عطا فرموده، موهبت ادراک است. اکنون در ایام جوانی و بعدها به هنگام بزرگسالی باید سعی و کوشش کنیم تا بیشتر و بیشتر علم بیندوزیم و بتوانیم به نحو مؤثرتری به بشریت خدمت کنیم. همچنین باید بسیار مراقبت باشیم که علم باعث غرورمان نشود؛ زیرا چنین علمی به درد میدان خدمت نمی‌خورد. تنها علمی که همراه با تواضع و فروتنی باشد ما را قادر خواهد ساخت تا دیگران را یاری کنیم.»

ایسا سپس داستان را برایشان تعریف کرد:

روزی مردی که خیلی خودش را فاضل و دانا می‌دانست سوار قایق شد. او با غرور رو به

مرد قایقران کرد و گفت: «هرگز فلسفه و ریاضی آموخته‌ای؟»

مرد قایقران پاسخ داد: «خیر.»

دانشمند مغرور گفت: «نیمی از عمرت بر فناست.»

مرد قایقران ناراحت شد و آهسته به پارو زدن ادامه داد.

بعد از مدتی به وسط رودخانه رسیدند. جریان آب شدید شد و

قایق را روی صخره‌ها پرتاب کرد. مرد قایقران نگران از اینکه جان هر دوی آنها در

خطر است، با صدای بلند به مسافرش گفت: «شنا کردن بلد هستی؟»

مرد مغرور پاسخ داد: «خیر.»

مرد قایقران گفت: «پس دوست عزیز دانشمند من، تمام عمرت بر فناست.»



ایسا مدتی به هر یک از جوانان فرصت داد تا به این داستان فکر کنند و سپس درباره نکتۀ مهم دیگری در ارتباط با موضوع خدمت صحبت کرد. او به جوانان گفت که هر کس باید خالصانه و صادقانه خدمت کند و نباید انگیزه‌اش «منافع شخصی» باشد. آن وقتی از یکی از جوانان خواست تا یک لیوان آب زلال برایش بیاورد و صحبت را این گونه ادامه داد: «این آب تمیز و شفاف، نشان دهنده "خلوص در خدمت" است.» سپس یک قطره جوهر داخل لیوان انداخت و آب را تیره کرد. بعد توضیح داد که به همین طریق یک قطره از منافع شخصی، خدمت خالصانه افراد را از بین می‌برد و صحبتش را با بیان داستانی دیگر ادامه داد:

شخص بزرگواری در سراسر حیات خود به سخاوت و محبت خصوصاً به فقراء، مشهور عام و خاص، بودند. اگر چه خانواده محترمش مجبور به ترک وطن خویش گشتند و بالاجبار در شهر عکا که چون قلعه‌ای بود؛ ساکن شده بودند و با وجود اینکه خود در عکا اندوخته کمی داشتند ولی هر چه از دستشان بر می‌آمد برای بهبود وضع زندگانی سایرین انجام می‌دادند. اغلب از آنها دیدن می‌کردند، غذا، پوشاک و دارو برایشان می‌بردند و همه ایشان را دوست داشتند.



در این ایام نفوس بسیاری از سراسر عالم برای دیدار ایشان به عکا می‌رفتند. از جمله این نفوس، «لواگتسینگر» بود. هر روز لُوا و همراهانش ایشان را می‌دیدند که به فقراء محبت می‌نمایند. لُوا که می‌دید ایشان چقدر مشغول امور مختلف هستند، تصمیم گرفت به ایشان کمک نماید. یک روز به او گفتند که دلشان می‌خواهد از دوست بیماری عیادت نمایند ولی بسیار گرفتار هستند. از لُوا پرسیدند که آیا به جای ایشان به عیادت او می‌رود؟ لُوا که از محوّل شدن چنین وظیفه‌ای به خود احساس غرور می‌کرد برای مراقبت از آن مرد عازم شد.



اما او وقتی وارد خانه قدیمی و کثیف آن مرد شد، تقریباً از هوش رفت. او از دیدن آن محل کثیف و از اینکه ممکن بود به بیماری وحشتناکی مبتلا شود، بسیار ترسیده بود. برای همین وظیفه‌ای را که به او محوّل کرده بودند، فراموش کرد و هراسان از خانه بیرون دوید و برگشت و فریاد زد: «ای مولای من، مطمئناً نمی‌دانید مرا به چه جای وحشتناکی فرستادید.» ایشان با حزن و اندوه به او نگاه کردند و توضیح دادند که هر کس مایل است به خداوند خدمت کند، باید به خلق خدا خدمت نماید. از او خواستند دوباره به خانه آن مرد برود و او را تسلی بدهد. اگر خانه‌اش کثیف است، آن را تمیز کند. اگر مرد گرسنه است، غذایش دهد. ایشان به دفعات این کارها را برای آن مرد انجام داده بودند. آیا حالا او نمی‌توانست فقط برای یکبار این مسئولیت را بپذیرد؟ لُوا برگشت تا وظیفه‌اش را انجام دهد. او اکنون آموخته بود که قدم نهادن در مسیر خدمت چه مفهومی دارد.

تمرینات:

- ۱- با هر دسته از کلمات زیر یک جمله بسازید.
به عنوان مثال: دهکده - متحد - ساکنین
در دهکده من همه ساکنین متحد هستند.

الف) شرکت کردن - جلسه - شور و شوق

ب) نظریات - سرور - گوش کردن

ج) فعالیتها - پیشرفت - دهکده

د) زیبایی - سرور - خدمت

هـ) تجزیہ و تحلیل - جلسہ - صفات

و) بحث و مذاکرہ - وحدت - با ہیجان

ز) اعضاء - بدن - همکاری

ح) نشان دادن - قدرت (قوت) - وحدت

ط) کشاورزی - سلامتی - پیشرفت

ی) حیات - روح - ارض

ک) لذت بردن - حیات - ابدی

ل) خدمت - آموختن - ضروری

م) خدمت - کمال - مهم

۲- یکی دیگر از اشعار مورد علاقه آناماریا در زیر آمده است:

وقتی نمانده، زود باش
تا شهر گنجشکان برو
انگشتها را باز کن
یک شاخهٔ پر لانه شو

تا وقت مانده زود باش
از غنچه‌ای آغاز کن
او را بخندان، مثل گل
مشت زمین را باز کن

مادر بزرگت را ببوس
تا درد پایش کم شود
مثل عصا با او بمان
نگذار پشتش خم شود

در کوچهٔ بالا کسی
یک گوشه تنها مانده است
و دستهای عابران
در جیبشان جا مانده است

چون چشمه‌ای لبریز شو
یا دانه در صحرا بپاش
حرفی بزن، کاری بکن
وقتی نمانده، زود باش





یکی از مهیج‌ترین کارهایی که جوانان دهکده‌الگریاس در ماههای اولیه تشکیل گروه‌شان انجام دادند، طرح درختکاری بود. یک بار جوانان پنجاه درخت میوه را در زمین‌های اطراف مدرسه‌شان کاشتند و والدین، دوستان و همسایه‌های خود را به مراسمی دعوت کردند که طی آن ایسا سخنرانی کوتاهی در مورد اهمیت بهبود محیط زیست ایراد کرد. جامعه از این طرح تقدیر کرد زیرا درختانی که آنها کاشتند میوه می‌داد و دهکده را زیبا می‌کرد.

روز بعد از مراسم، ایسا قبل از ترک دهکده با شور و اشتیاق زیاد درخواست تشکیل یک جلسه فوق العاده با جوانان را نمود و به آنها گفت: «امروز می‌خواهم در مورد موضوعی صحبت کنیم که در ماههای آینده محور بحث و مذاکرات ما خواهد بود. اجازه بدهید برای معرفی موضوع از شما سؤالی بکنم، به نظر شما چرا خداوند ما را آفریده است؟»

ماریلا فوراً پاسخ داد: «خداوند ما را آفریده، چون دوستان دارد. من وقتی بچه بودم این عبارت را یاد گرفتم و هنوز فراموشش نکرده‌ام. "دوست داشتم تو را پس آفریدم تو را"»

ایسا گفت: «آفرین! خداوند به دلیل محبت بی‌پایانی که به ما دارد، ما را خلق کرده است و به خاطر این عشق به هر یک از ما مواهب فوق العاده‌ای عطا کرده است. یکی از عالیترین نعمتهای او به ما توانایی استفاده از «کلمات» است. هیچ موجود زنده دیگری توانایی بیان کلام، خواندن، نوشتن و درک آنها را ندارد. ما با کلمات با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و دیگران را در جریان افکار و احساسات خود قرار می‌دهیم. مهمتر از همه اینها تعلیم الهی است که در قالب کلمات بیان می‌شوند. ما با خواندن و گوش کردن به کلام الهی که توسط مظاهر ظهور نازل می‌شود، این تعلیم را درک می‌کنیم. موضوعی که برای بحث و مذاکره به نظر رسید "قوت کلمه" است.»

کارلوتا گفت: «شنیده‌ام که قوت کلمه از قدرت شمشیر بیشتر است.»

آنتونیو اضافه کرد: «درست است. ولی برای اینکه کلمه قدرت و نفوذ داشته باشد باید با اعمال همراه باشد. در غیر این صورت کلمات پوچ و بی‌معنا می‌شوند و زود از بین می‌روند. یکی از عبارات مورد علاقه من این است:

"ای مردمان، گفتار را کردار باید. چه که گواه راستی گفتار، کردار است" (۸)

آناماریا اضافه کرد: «بله شما می‌توانید بگویید فلانی بهترین دوست من است. ولی اگر در موقع نیاز به او کمک نکنید، شاید دوست چندان خوبی نباشید.»

اظهار نظر آناماریا تخیل و تحلیل همه را برانگیخت. همه شروع کردند به مثال زدن نمونه‌هایی از کلام بی‌عمل و کلامی که همراه با اعمال است.

در انتها ایسا گفت: «بسیار خوب، همه شما پذیرفتید که کلام توأم با عمل بی‌نهایت قدرتمند است. کلمات قدرت شگفت‌انگیزی دارند و می‌توانند جهانی را تغییر دهند. به همین دلیل شما که می‌خواهید دنیایی بهتر بسازید باید به کلمات فکر کنید، معنای کلمات را بفهمید و سپس آنها را به بهترین شکل ممکن بیان نمایید و منتشر و اجرا کنید.»

برای مدتی بچه‌ها ساکت شدند و به آنچه ایسا گفته بود، اندیشیدند. بعد ناگهان فکری به نظر دیه‌گو رسید. او با هیجان از جا پرید و گفت: «حالا می‌دانم چگونه می‌توانیم به ترقی مادی و معنوی برسیم: "با قدرت حاصل از کلماتی که همراه با اعمال خالصانه باشد."»

سکوت همه جا را فرا گرفت. هیچ کس چیزی نگفت. دیه‌گو در حالی که مضطرب به نظر می‌رسید، همچنان ایستاده بود و نمی‌دانست بنشیند یا همان طور آنجا بایستد. به ایسا نگاه کرد تا کمکش کند. ایسا آهسته برخاست و به طرف او رفت. دست دیه‌گو را گرفت و به او گفت: «به حقیقتی عمیق و اساسی پی برده‌ای. به مرور زمان درخواستی یافت که این حقیقت چقدر اهمیت دارد.»



تمرینات:

۱- از کلمات زیر برای تکمیل هر یک از جملات زیر استفاده کنید:

۱) همراهی کردن	۲) تحیل	۳) بیان کردن	۴) اعمال
۵) ارتباط برقرار کردن	۶) بهبود	۷) عطا کرده است	۸) ایجاد نمودن
۹) محیط زیست	۱۰) اطراف	۱۱) موهبت	۱۲) آشکار کردن
۱۳) متقاعد کردن	۱۴) عمیق		

- الف) از طریق قوه کلمه می‌توانیم خود را ----- .
- ب) جولیا^۱ نمی‌خواست برادر کوچکترش تنها به مغازه برود بنابراین تصمیم گرفت او را ----- .
- ج) دکتر خوشحال بود که علائم سلامتی در دختر بچه رو به ----- است.
- د) بعد از بارها تقاضا، بالاخره لوئیس انریکو^۲ توانست او را ----- که در جلسه صحبت نماید.
- ه) خداوند به ما ----- حیات عطا نموده و ما نباید آن را هدر دهیم.
- و) خوان کارلوس^۳ هر وقت قول می‌دهد سعی می‌کند به آن وفادار باشد. گفتارش همیشه با ----- همراه است.
- ز) خداوند، به خاطر عشقش به ما مواهب بسیاری، عنایت فرموده. توانایی استفاده از کلمات یکی از بزرگترین مواهبی است که خداوند به ما ----- .
- ح) کل داستان بر اساس ----- نویسنده نوشته شده بود.
- ط) برای اینکه با دیگران ----- باید یاد بگیریم که خوب گوش بدهیم.
- ی) سیسیلیا^۴ به ----- علاقه‌مند است و تصمیم گرفته در مرکز آموزشی جامعه، واحدی در مورد بهداشت ارائه نماید.
- ک) هر وقت برنامه‌ای باید انجام شود دیه‌گو می‌تواند همه را به هیجان بیاورد. او قادر است شور و اشتیاق ----- .
- ل) روبرتو به قدری بعد از کار روزانه خسته بود که رفت بخوابد و هیچ کس نتوانست بیدارش کند. او به خوابی ----- رفته بود.
- م) مادر بزرگم هرگز دوست نداشت سنش را به کسی بگوید ولی بالاخره هنگامی که صد سالش شد سنش را ----- .
- ن) آنا^۵ دور تا دور خانه‌اش را گلکاری کرد و حالا گلهای رنگارنگ به اشکال مختلف ----- خانه را پوشانده‌اند.

۲- با استفاده از عبارات زیر یک جمله کوتاه بنویسید:

اعمال خالصانه: -----

بهبود محیط زیست: -----

¹ Julia
² Luis Enrique
³ Juan Carlos
⁴ Cecilia
⁵ Anna

با شور و اشتیاق فراوان:

عمل کردن به گفتار:

فکر کردن در مورد مطالب بیان شده:

۳- کلمات این قدرت را دارند که ما را به سوی خیر یا شرّ هدایت کنند. ما با هر کلامی که به کار می‌بریم، می‌توانیم به دیگران توصیهٔ مطلوب یا نامطلوب نماییم. در کنار هر یک از عبارات زیر حرف «م» (برای توصیهٔ مطلوب) یا «ن» (برای توصیهٔ نامطلوب) را قرار دهید.

----- همیشه باید متحد باشیم و از جنگ و دعوا بپرهیزیم.

----- هر وقت چیزی را لازم داشتید بردارید. مهم نیست که صاحب آن چه فکری بکند.

----- غیبت نکنید.

----- همهٔ ما هر چند وقت یک بار احساس تنبلی می‌کنیم. اگر روزی چنین احساسی داشتید بهتر است هیچ کاری انجام ندهید.

----- کار امروز را به فردا میفکن.

----- اشکالی ندارد اگر در جلسات کمی دیر حاضر شوید.

----- وظیفه‌ای را که به شما محوّل شده - هر قدر هم کوچک باشد - باید به بهترین نحو انجام بدهید.

----- اشکالی ندارد اگر هر چند وقت یک بار یک دروغ مصلحت‌آمیز بگوییم.

----- برای هیچ کس کاری انجام ندهید؛ فایده‌ای ندارد.

----- تنها هدف زندگی خوشگذرانی است.

----- ما باید هر روز برای ترقی مان تلاش کنیم.

----- کار تنبیه است.

----- چرا باید از قوانین اطاعت کنیم؟ همه ما می‌دانیم که چه چیزی برای ما بهتر است.

----- هدف ما در این عالم شناسایی و پرستش خداوند است.

----- وقتی کاری را با روح خدمت انجام می‌دهیم خداوند را عبادت کرده‌ایم.

----- هر کس باید نگران زندگانی خودش باشد و به مشکلات مردم توجهی نداشته باشد.

----- والدین شما پیر شده‌اند برای همین از زندگانی امروزی چیزی نمی‌دانند.

----- هر چند وقت یک بار کمی مشروب خوردن به کسی ضرر نمی‌زند.

----- عمر کوتاه است، چرا باید خودت را برای کار بگشی؟



یک هفته پس از مراسم جشن درختکاری، ایسا به طور غیرمنتظره‌ای به دهکده الگریاس برگشت. جوانان تعجب کردند ولی از اینکه ایسا آنقدر زود مراجعت کرد، خوشحال بودند. حتی وقتی فهمیدند که او قصد دارد یک هفته تمام پیش آنها بماند، خوشحال‌تر هم شدند. در این مدت جوانان صبح‌ها به مدرسه می‌رفتند، پس از آن تکالیفشان را با دقت انجام می‌دادند، با عجله به دیدار ایسا می‌شتافتند تا چند ساعت باقیمانده از روز را با او بگذرانند. ایسا هم صبح‌ها در زمان فراغتش به دیدار خانواده جوانان می‌رفت و با آنها در مورد موضوعاتی مانند بهداشت، تربیت اطفال و اقتصاد خانواده گفتگو می‌کرد. همچنین او چندین مطلب روحانی هم آماده کرده بود تا با خانواده‌ها در میان بگذارد.

در اولین جلسه‌ای که آن هفته برگزار شد، ایسا برای جوانان توضیح داد که چقدر مشتاق بوده است تا بازگردد و گفتگو درباره «قوت کلمه» را با آنان ادامه دهد. او سخنانش را این طور آغاز کرد: «دفعه پیش در مورد قدرت کلماتی که با اعمال همراه است، صحبت کردیم. همچنین دیدیم برای اینکه به هدفمان که ساختن دنیایی بهتر است، برسیم باید مفهوم کلمات را درک کنیم، آنها را بیان نماییم، منتشر کنیم، و به آنها عمل کنیم. حالا بیایید ببینیم مردم با چه روشهای مختلفی از قدرت کلمات به بهترین شکل استفاده می‌کنند. چه کسی می‌خواهد مثالی بزند؟»

آنا ماریا پاسخ داد: «خوب ... مثلاً پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها، پدران و مادران برای ما تعریف می‌کنند که پیش از تولد ما کارها چطور بوده است و به این ترتیب ما در مورد گذشته اطلاعاتی به دست می‌آوریم.» کارلوتا اضافه کرد: «آنها آواز می‌خوانند و از ما می‌خواهند ابیات را تکرار کنیم تا حفظ شویم.» دیه‌گو گفت: «فکر می‌کنم داستان‌هایی که در زمان کودکی خوانده‌ایم خیلی چیزها در مورد کارهایی که باید انجام بدهیم و کارهایی که نباید انجام بدهیم را به ما آموخته‌اند. به عنوان مثال: من هرگز داستان چوپان دروغگو را فراموش نمی‌کنم.»

آنتونیو گفت: «من داستان‌های آموزنده را دوست دارم. ولی بعضی داستان‌ها هستند که اصلاً چیزی به ما نمی‌آموزند. مثل داستان گاوی که از روی ماه پرید.»

ایسا گفت: «آنتونیو، به نکته مهمی اشاره کردی. همه داستان‌ها و حکایت‌ها به قصد پندآموزی نوشته نمی‌شوند. داستان‌هایی هم هستند که فقط برای به کار انداختن قدرت تخیل جوانان و حتی بزرگ‌ترها نوشته می‌شوند. آنها هم با ارزش هستند. متأسفانه این مسأله نیز وجود دارد که بعضی از داستان‌ها پیام‌های خوبی را به خواننده منتقل نمی‌کنند. به همین علت ما باید بتوانیم پیام‌های یک داستان را تجزیه و تحلیل نماییم، پیام‌های مفید را قبول کنیم و پیام‌های مضر را نپذیریم.»

ایسا پس از مکث کوتاهی ادامه داد: «چند داستان خوب می‌دانم که می‌خواهم برای شما تعریف کنم. امروز داستان ابزار فروش را تعریف می‌کنم:

سال‌ها پیش تاجری که کارش خرید و فروش آهن بود، ناگهان مجبور شد به سفری دور و دراز برود. اما او نمی‌دانست با تیرآهن‌هایی که در انبارش ذخیره کرده چه کار کند و آنها را به چه کسی بسپارد تا در مدتی که در سفر است آنها را برایش بفروشد. به یاد آورد یکی از دوستانش در شهر مغازه‌ای دارد. به سراغ او رفت تا ببیند که آیا این کار را برایش انجام می‌دهد یا خیر. دوستش موافقت کرد. مرد تاجر از دوستش خواست پول حاصل از فروش آهن‌ها را نزد خود نگه دارد تا او از مسافرت بازگردد. تاجر خوشحال و شاد از قولی که دوستش به او داده بود، به مسافرت رفت.



چند ماه بعد تاجر از مسافرت بازگشت و نزد دوستش رفت تا ببیند با تیرآهن‌ها چه کرده است. اتفاقاً مغازه‌دار تمام تیرآهن‌ها را به قیمت بسیار خوبی فروخته بود ولی به جای اینکه پول را به تاجر بدهد، وانمود کرد که ناراحت است و به دوستش گفت: «نمی‌دانم چطور به تو بگویم، موشها همه تیرآهن‌هایت را خورده‌اند.»

تاجر گفت: «امکان ندارد. موش‌ها دندان‌های تیزی دارند ولی هرگز نمی‌توانند تیرآهن بخورند.» ولی مغازه‌دار بر صحت گفتارش پافشاری کرد و برای همین تاجر نتوانست هیچ کاری بکند. ناراحت و ناامید مغازه را ترک کرد و به خانه رفت.

سه روز بعد، مرد تاجر پسر دوستش را در خیابان دید که بازی می‌کرد. نزد او رفت و پسر را به خانه‌اش دعوت کرد. وقتی تاجر به سفر رفته بود برای پسر هدیه کوچکی خریده بود. وقتی به خانه رسیدند همسر تاجر از پسر دعوت کرد تا لقمه‌ای از غذای آنها بخورد. پسر پذیرفت و به حدی سرگرم بازی کردن با اسباب بازی جدید و غذا خوردن شد که فراموش کرد باید در زمان معینی به خانه بازگردد. طولی نکشید که پدرش سراسیمه از خانه بیرون آمد و به جستجوی او پرداخت. ناگهان متوجه شد که در خانه مرد تاجر باز است. سرش را داخل خانه برد و با نگرانی و دلواپسی پرسید: «پسرم را ندیدی؟»

مرد تاجر گفت: «پسر تو را؟... چرا، دیدم عقابی به منقارش گرفت و برد.»

پدر گفت: «امکان ندارد. چطور عقاب می‌تواند اینقدر قوی باشد.»

تاجر گفت: «فکر می‌کنم این همان عقابی بود که موش‌های آهن خور را خورد.»

دوست تاجر فهمید که منظور او چیست. در همین موقع پسر به سوی پدر دوید و هدیه‌اش را به او نشان داد. مرد احساس شرمندگی کرد و چند روز بعد پولی را که بدهکار بود، تهیه کرد و با پوزش و عذرخواهی به تاجر برگرداند.

جوانان از شنیدن این حکایت خیلی لذت بردند. آن‌اماریا گفت: «آخر چطور آن مغازه‌دار فکر می‌کرد که می‌تواند دروغی به این بزرگی و آشکاری بگوید و کسی هم متوجه آن نشود. یکی از ضرب‌المثل‌هایی که مادر بزرگم همیشه می‌گفت این بود که...»

دیه‌گو اضافه کرد: «دروغ چه بزرگ، چه کوچک بد است. چه مردم بفهمند، چه نفهمند.»

آن‌اماریا گفت: «بله، حتی اگر هیچ کس هم نفهمد، خداوند همیشه می‌فهمد.»

ایسا در پاسخ گفت: «خیلی خوب. این داستان نشان داد ضرر و زیان دروغ به فرد دروغگو بر می‌گردد. حالا بیایید جلسه امروز را با عباراتی در مورد صداقت به پایان برسانیم. چه کسی می‌خواهد یکی از این عبارتها را بخواند؟»

روبرتو که در طی گفتگو آرام بود، داوطلب شد یکی از آنها را بخواند:

"بگو ای مردم گفتارتان را به راستی و نغستان را به امانت آراسته سازید." (۹)

بلافاصله کارلوتا یکی دیگر از عبارتها را خواند:

"باید نگاهی پرهیزگار، دستی امین، زبانی راستگو و قلبی روشن و به یاد خدا داشت." (۱۰)



تمرینات:

۱- همان طور که می‌دانید بسیاری از کلمات، متضاد دارند. مثلاً متضاد خوشحال، غمگین و متضاد بلند، کوتاه است. در جدول‌های زیر، از هر کلمه در ستون سمت راست خطی به کلمه متضاد آن در ستون سمت چپ بکشید.

مضطرب	مغرور
یکسان	آرام
کند ذهن	پرسر و صدا
بیمار	باهوش
فروتن	سالم
ساکت	متفاوت

گرفتن	رفتن
ضرب کردن	پخش کردن
پذیرفتن	خریدن
جمع کردن	دادن
فروختن	ردّ کردن
آمدن	تقسیم کردن

بی‌کفایت	رضایت
غیررسمی	مطیع
نافرمان	قابل پیش بینی
غیرمنتظره	آماده
نارضایتی	باکفایت
غیرممکن	رسمی
بدون آمادگی	ممکن

۲- همان طور که در تمرین بالا دیدید بعضی از متضادها را می‌توان با اضافه کردن پیشوند (غیر، بدون، بی، نا و ...) به کلمه اصلی ساخت. سایر متضادها مانند کوتاه و بلند، کلمات کاملاً متفاوتی هستند. متضاد هر یک از کلمات زیر را بنویسید:

کوچک	-----
قابل اعتماد	-----
پر جنب و جوش	-----
متحد	-----
پر شور	-----
به خاطر آوردن	-----
فقیر	-----
مهم	-----
آینده	-----
آشکار	-----

۳- والدین شما و بخصوص پدربزرگ و مادربزرگتان داستانهای اخلاقی بسیاری می‌دانند. از آنها بخواهید داستانی آموزنده در مورد یکی از موضوعات زیر برایتان تعریف کنند. داستان را خوب یاد بگیرید و برای اعضاء گروهتان تعریف کنید.

(۱) شهامت

(۲) مهربانی

(۳) سخت کوشی

(۴) بخشیدن خطاهای یکدیگر

(۵) راستگویی



روز بعد الیسا فهمید که جوانان مشتاقند داستان دیگری بشنوند. کتاب کوچکی از افسانه‌های چینی به آنها نشان داد و پرسید که آیا هیچکدام از آنها می‌خواهند یکی از داستان‌های آن را بخواند. روبرتو داوطلب شد و شروع به خواندن کرد:

«سالها پیش در یکی از شهرهای چین مردی زندگی می‌کرد که به حرص و آز شهرت داشت. روزی یکی از همسایه‌ها تصمیم گرفت به او درسی بدهد. پیش مرد رفت و از او خواست دیگ بزرگی به او قرض بدهد. بعد از چند روز مرد حریص نزد همسایه رفت تا دیگش را پس بگیرد. همسایه با شور و شوق احوالپرسی کرد و با صدای بلند گفت: «تبریک می‌گویم. دیگ شما یک پسر زائیده است! این دیگ کوچک است. آن را بردار. مال توست.»

مرد حریص با تعجب گفت: «چی؟ باورم نمی‌شود!» ولی وقتی دید همسایه‌اش خیلی جدی است با خود گفت: «فکر احمقانه‌ای است، ولی چرا نباید از این فرصت استفاده کنم؟» با غرور زیاد گفت: «چه بچه زیبایی! خیلی شبیه مادرش است. پسر را به من بده و مادرش را مدتی پیش خودت نگه دار. شاید چند بچه زیبایی دیگری مثل این کوچولو به دنیا بیاورد.»



یک هفته بعد مرد حریص که رؤیای به دست آوردن چند دیگ جدید دیگر را در سر می‌پروراند، در خانه همسایه را زد و از احوال دیگ مادر و بچه‌های دیگرش جويا شد. همسایه با تعجب گفت: «شرمندهام دیگت نه تنها بچه دیگری به دنیا نیاورد بلکه با کمال تأسف دیروز مُرد.»
مرد حریص فریاد زد: «امکان ندارد!»
همسایه به آرامی گفت: «چرا؟ دیگی که می‌تواند بچه به دنیا بیاورد، نمی‌تواند بمیرد؟»

مرد حریص گفت: «اگر دیگ من مُرده جسدش را به من برگردان.»

همسایه در پاسخ گفت: «متأسفانه دفنش کردم.»

مرد حریص با عصبانیت بیشتر گفت: «چطور بدون اجازه من دیگم را دفن کردی؟»

همسایه گفت: «همان طوری که تو بدون اجازه مادر، بچه‌اش را از او گرفتی.»

بالاخره مرد حریص فهمید که همسایه‌اش می‌خواهد به او درسی بدهد. با وجود اینکه کاملاً مطمئن بود که دیگها نمی‌میرند، اما طمعش او را در موقعیتی قرار داد که نتوانست حرفی بزند. پیش مقامات دولتی هم نمی‌توانست برود و شکایت کند چون اگر چنین داستانی را برایشان تعریف می‌کرد به او می‌خندیدند. غمگین و پشیمان خداحافظی کرد و به خانه‌اش بازگشت. بعد از چند روز همسایه تصمیم گرفت به این شوخی کوچک پایان دهد. دیگ بزرگ را به صاحبش پس داد و دیگ کوچک را پس گرفت.

وقتی روبرتو داستان را تا آخر خواند، الیسا به خاطر اینکه داستان را خیلی خوب خوانده بود به او تبریک گفت و ادامه داد: «مکت‌هایت کاملاً به جا بود؛ لحنت یکنواخت نبود و در جاهای مناسب تأکید می‌کردی.» سپس رو به بقیه کرد و پرسید: «نظرتان درباره این داستان چیست؟»

دیه‌گو نتیجه‌گیری‌هایش را این چنین برای دوستانش بازگو کرد: «صاحب دیگ می‌خواست از دوستش سوء استفاده کند؛ اما به خاطر حرص و طمع امکان داشت همه چیز خود را از دست بدهد.» اعضای گروه داشتند به نظریه دیه‌گو فکر می‌کردند که ناگهان آن‌ها را بلند شد و گفت:



«سیلی نقد به از حلوای نسیه است.»

«هر کسی کار خودش بار خودش آتیش به انبار خودش»

«ماهی از سر گنده گردد نی ز دم»

بقیه پرسیدند: «این ضرب المثل‌ها چه ربطی به داستان داشت؟»

آناماریا گفت: «هیچ ارتباطی نداشت. ولی تمام هفته و قتم را صرف یاد گرفتن اینها کردم و باید قبل از

تمام شدن جلسه حتماً آنها را بیان می‌کردم.»

اعضاء به این مطلب بامزه خندیدند. وقتی همه ساکت و آرام شدند، الیسا از آنها خواست تا دفعه بعد

داستان‌هایی را با خودش بیان کنند و برای دیگران بخوانند. جلسه با حفظ کردن این بیان مبارک خاتمه یافت:

”حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد، زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع

محبوب و مقبول” (۱۱)

تمرینات:

۱- قاره‌ها بخش‌های گسترده و پیوسته‌ای از زمین هستند. عالم به شش قاره تقسیم شده است: آفریقا، آمریکا، جنوبگان، آسیا، استرالیا و اروپا. بر روی نقشه جهان این شش قاره را پیدا کنید و سپس جاهای خالی جملات زیر را پر کنید:

الف) چین و شبه جزیره عربستان در قاره ----- هستند.

ب) فرانسه در قاره ----- است.

ج) نیجریه در قاره ----- واقع شده است.

د) اکوادور و پرو در قاره ----- هستند.

ه) من در قاره ----- زندگی می‌کنم.

و) دوستانی دارم که در قاره ----- زندگانی می‌کنند.

۲- بعضی از لغت‌ها بیش از یک معنی دارند. مثلاً کلمه «روی» به معنی «صورت» است. «هر صبح دست و روی خود را می‌شویم.» این کلمه به معنای نوعی فلز هم هست. مثلاً «این قطعه دستگاه از روی ساخته شده است.»

کلمه «درس» چگونه در داستان مرد حریص و دیگرها مورد استفاده قرار گرفته است؟ چه کاربرد دیگری می‌تواند داشته باشد؟ دو جمله بنویسید که در هر کدام یکی از معانی آن به کار رفته باشد.

----- ۱-

----- ۲-

حال با هر یک از کلمات زیر نیز دو جمله بسازید:
عصر (قرن - بعدازظهر)

شیر (شیر از لبنیات - حیوان)

چرخ (آسمان - تایر)

باز (مخالف بسته - نوعی پرنده)

۳- بیشتر ضرب المثل‌ها شامل پیام‌هایی هستند که به مردم یاد می‌دهند چگونه زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشند. از موارد زیر ضرب‌المثل‌هایی را که با داستان مرد حریص و دیگرها ارتباط دارد، انتخاب و با علامت X مشخص کنید.

- (۱) از تو حرکت از خدا برکت.
- (۲) دروغگو خانه‌اش آتش گرفت کس باور نکرد. (به گرد دروغ آنکه گردد بسی از او راست باور ندارد کسی)
- (۳) سیلی نقد به از حلوی نسیه است.
- (۴) چشم تنگ مرد دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور
- (۵) کاجی به از هیچی
- (۶) تو دل را به آرزوئی، نسوز
- (۷) موی را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بیند.
- (۸) در خانه اگر کس است یک حرف بس است.
- (۹) خلاق هر چه لایق.
- (۱۰) آب رفته به جوی باز نگردد.
- (۱۱) نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.
- (۱۲) از هر دست بدهی از همان دست می‌گیری.
- (۱۳) حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر
- (۱۴) فقیر کسی نیست که پول کمی دارد بلکه کسی است که آرزوهایش زیاد است.

----- (۱۵) حرص گشوده‌تر از شمشیر است.

----- (۱۶) دل و مغز را دور دار از شتاب خرد با شتاب اندر آید به خواب

۴- حالا مفاهیم زیر را بخوانید و در کنار هر یک از ضرب‌المثل‌های فوق، شماره مفهومی را که برای هر کدام

مناسب‌تر است بنویسید:

----- (۱) کار

----- (۲) اعتدال

----- (۳) آینده‌نگری (دوراندیشی)

----- (۴) عدالت

----- (۵) صداقت

----- (۶) سخاوت

----- (۷) حرص

چند روز بعد از ظهرها جوانان دور هم جمع می‌شدند و بعد از تعریف کردن داستان‌هایشان به بررسی پیام‌هایی که در هر یک از آنها مستتر بود، می‌پرداختند. بعضی‌ها داستان‌هایی را که از پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگشان شنیده بودند، برای دیگران تعریف می‌کردند. برخی نیز سعی می‌کردند بر اساس داستان‌های خنده‌دار و افسانه‌هایی که در کتابها خوانده بودند، از خودشان داستان‌هایی بسازند.

یک روز ایسا قبل از ترک دهکده هیجان زده به جلسه آنها آمد و گفت: «در چند روز گذشته، داستانهای زیادی تعریف کردید و به بررسی نکات آموزنده آنها پرداختید. دیشب هنگامی که دنبال داستانی می‌گشتم تا امروز برای شما تعریف کنم، چند داستان کوتاه خنده‌دار پیدا کردم. اگر چه پیام خاصی ندارند اما داستان‌های جالبی هستند چون شما را می‌خندانند. او سپس داستان‌های زیر را برایشان تعریف کرد:

زوج تمام عیار



زوج جوانی که برای اولین بار صاحب فرزند دخترى شده بودند، بسیار خوشحال و مسرور بودند. روزی یکی از دوستان آنها به ملاقاتشان آمد و گفت پسر کوچولوی دو ساله‌ای از یک خانواده خوب را می‌شناسد که در آینده، همسر بسیار خوبی برای دختر آنان خواهد شد.

پدر دختر عصبانی شد و گفت: «دخترم فقط یک سال دارد و این پسر دو ساله است. من دامادی نمی‌خواهم که سنش دو برابر سن دخترم باشد.»
وقتی زن نظر همسرش را شنید، گفت: «اشتباه می‌کنی. دخترمان امسال یک سالش است ولی سال بعد، همسن و سال آن پسر خواهد شد و آنها زوج تمام عیاری می‌شوند!»

کفشهای لنگه به لنگه

روزی مردی که صاحب دو جفت کفش بود بدون اینکه متوجه شود از هر جفت، یک لنگه‌اش را به پا کرد. او تمام روز احساس می‌کرد پای راستش درازتر از پای چپش است ولی دلیلش را نمی‌فهمید. بعد هم فکر کرد خیابانها عیبی پیدا کرده‌اند. بالاخره دوستش به او گفت که بهتر است کفش‌هایش را عوض کند. پسرش به کفش‌های پدر نگاه کرد: «پدر، اگر کفش‌هایت را هم عوض کنی، فرقی نمی‌کند. برای اینکه آن کفشی هم که در خانه داری، به همین بدی است و یک لنگه‌اش از آن یکی بزرگتر است.»



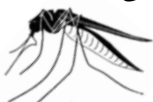
طلسم

مردی طلسمی خرید که برای محافظت در مقابل پشه‌ها ساخته شده بود. قطعه نخی برداشت و طلسم را به گردنش آویزان کرد اما تاثیری نداشت. نزد فروشنده رفت و شکایت کرد: «صورت‌م را ببین. پر از جای نیش پشه است.»

فروشنده جواب داد: «خوب، معلومه، طلسم تأثیر نکرده. چون آن را در محل صحیح قرار ندادی.»

مرد پرسید: «محل صحیح کجاست؟»

فروشنده جواب داد: «زیر پشه بند.»



چکمه‌های مشترک



دو برادر پولهایشان را روی هم گذاشتند تا یک جفت چکمه بخرند و با هم توافق کردند هر کدام که مجبور شد برای انجام کاری خانه را ترک کند، چکمه‌ها را ببوشد. از قضا کسی که بیش از همه کار داشت و بیشتر چکمه‌ها را می‌پوشید برادر کوچکتر بود.

برادر بزرگتر که دلش می‌خواست در این مورد سهمی داشته باشد، تصمیم گرفت شبها چکمه‌ها را ببوشد و دور خانه راه برود. خیلی زود چکمه‌ها کهنه شدند و برادر کوچکتر پیشنهاد کرد که یک جفت چکمه دیگر بخرند. برادر بزرگتر گفت: «نه، دیگر می‌خواهم شبها بخوابم.»

شُرُّ باران

مردی آرام در زیر باران راه می‌رفت و همه بر سرش فریاد می‌زدند: «عجله کن، عجله کن.» مرد اما همان طور که آهسته زیر باران راه می‌رفت، گفت: «وقتی که جلوتر از من هم باران می‌آید دیگر چرا باید عجله کنم؟» جوانان از شنیدن این داستان‌ها لذت بردند و کلی خندیدند. کارلوتا که قبلاً به عنوان نماینده گروه انتخاب شده بود از جایش برخاست تا از ایسا به خاطر اینکه یک هفته را با آنها گذرانده بود، تشکر کند. سپس به ایسا گفت که آنها دوست دارند در پایان جلسه هر کدام مناجات یا نصی را که حفظ کرده‌اند، تلاوت کنند.

تمرینات:

۱- مطمئناً شما داستان‌ها و لطیفه‌های خنده داری می‌دانید. چند مورد از آنها را تعریف کنید.

۲- کلمات زیر که ایسا آنها را در داستان‌هایش به کار برده است به صورت افقی، عمودی، پس و پیش و مورب در جدول نوشته شده‌اند. آنها را مشخص کنید.
لنگه، دختر، دادگاه، چکمه‌ها، پیشنهاد کرد، آینده، نظر، باران، زوج، تمام عیار، بسیار خوب، بچه، خیابان، فهمیدن.

ب	ش	ج	ف	ا	ه	ه	م	ک	چ	م
ه	د	ن	ی	ا	ق	ل	ی	ت	ن	ه
پ	ر	ت	خ	د	گ	خ	م	ا	ش	ژ
ر	ا	ی	ع	م	ا	م	ت	ر	ع	ب
ص	ق	ر	ک	ج	ف	ی	ح	ص	ر	س
و	گ	د	ا	س	م	د	ج	و	ز	ی
ر	ب	ل	پ	ب	ش	ن	ظ	گ	ت	ا
ظ	د	ا	د	گ	ا	ه	ت	ف	د	ر
ن	چ	ک	ر	ه	گ	ن	ل	م	ه	خ
ی	ک	ب	خ	ا	ت	ع	پ	ض	چ	و
ف	ه	م	ی	د	ن	ج	ز	ا	ب	ب
د	ر	ک	د	ا	ه	ن	ش	ی	پ	

۳- هر کدام از کلمات زیر بیش از یک معنی دارد. برای هر کلمه دو جمله بنویسید که در هر جمله یکی از معانی به کار رفته باشد.

الف) راست -----

ب) گاز -----

ج) زنگ -----

د) زوج -----

۴- شعر کوتاهی در ذیل آمده که امکان دارد دلتان بخواهد آن را از بر کنید:

آرزو می‌کنم در بهاران
دست جنگل پر از سایه باشد
روز و شب، خار و گل، دست در دست
مار با پونه همسایه باشد

در هوا مهربانی بیچد
مثل بوی علف، بوی هیزم
ناگهان جشن باران بگیرند
خوشه‌های طلا رنگ گندم

آرزو می‌کنم ناله غم
در هیاهوی شادی بمیرد
بوته‌های گل سرخ وحشی
جای دیوارها را بگیرد

آرزو می‌کنم دستهایت
مثل یک شاخه بخشنده باشد
آرزو می‌کنم هر کجایی
مثل گل بر لب خنده باشد

گروه جوانان در دهکده الگریاس تا یک ماه بعد الیسا را ملاقات نکردند. وقتی هم بعد از این همه مدت او یک روز بعد از ظهر به دهکده آمد، عجله داشت و به آنها گفت که بیش از دو ساعت نمی‌تواند با آنها باشد. اما در طی این چند ماهی که از تشکیل گروه می‌گذشت، جوانان خیلی پیشرفت کرده بودند. الیسا هم از اینکه می‌دید جوانان با چه هیجانی از کارهایی که بدون کمک مستقیم او انجام داده‌اند، صحبت می‌کنند، خوشحال بود. مخصوصاً از مشاهدهٔ علاقهٔ مستمر آنها در یادگیری نحوهٔ استفاده از قدرت کلام و اطمینانشان به اینکه می‌توانند با کلام حکیمانه و اعمال خالصانه دهکدهٔ خود را قرین سعادت و بهروزی سازند، احساس رضایت خاطر می‌کرد. بنابراین الیسا تصمیم گرفت به گروه پیشنهاد کند سخنرانی‌های کوتاهی را آماده نموده و در اجتماعات مرد دهکده که در ماه آینده برگزار می‌شد، اجراء کنند.



الیسا به آنها گفت: «سخنرانی در جلسات رسمی، کلاس، مجامع و محافل راه مؤثر و مفیدی برای استفاده از قدرت کلام است. هر یک از شما در دوران زندگی خود به چند سخنرانی گوش کرده‌اید. به نظر شما خصوصیات یک سخنرانی خوب چیست؟»

آما ریا گفت: «سخنرانان خوب همیشه صحبتشان را به نحوی شروع می‌کنند که توجه همه را به خود جلب می‌کنند.»

کارلوتا گفت: «وقتی کسی در مورد چند مطلب مختلف صحبت می‌کند، من گیج می‌شوم و نمی‌توانم ارتباط آنها را با هم درک کنم.»

دیه‌گو اضافه کرد: «سخنرانان خوب می‌توانند احساسات و اعتقادات خود را عیناً به شنوندگان منتقل کنند.»

ماریلا گفت: «فکر می‌کنم مهمترین قسمت یک سخنرانی، بخش پایانی آن است. اگر یک سخنرانی خاتمه مناسبی نداشته باشد، اصلاً نمی‌شود فهمید که تمام شده است.»

وقتی تجزیه و تحلیل جوانان در مورد یک سخنرانی خوب به پایان رسید، الیسا گفته‌های آنان را به این ترتیب خلاصه کرد: «فکر می‌کنم همه موافق باشیم که یک سخنرانی خوب، باید به خوبی تنظیم شده باشد. یک سخنرانی خوب یک مقدمه دارد که موضوع در آن عنوان می‌شود، یک تنه (قسمت اصلی) که عقاید مهم و اساسی را مطرح می‌کند و توضیح می‌دهد و یک قسمت نتیجه‌گیری که تمام نظرات را به هم ارتباط می‌دهد. سخنران خوب به آنچه که می‌گویند یقین دارند و نظراتشان را روشن و صریح ابراز می‌کنند. توجه شنوندگان را در سراسر سخنرانی به گفته‌های خود جلب می‌کنند و احساس واقعی ذوق و اشتیاق و شور و شوق را به آنها منتقل می‌کنند.»

روبرتو بعد از چند دقیقه‌ای سکوت با تعجب گفت: «خیلی سخت است!» ولی الیسا به همه یادآوری کرد که به کار بردن قدرت کلام احتیاج به تمرین دارد. از آنها خواست که به یکدیگر کمک کنند و نطق‌های کوتاهی در مورد موضوعاتی که دوست دارند آماده و تمرین کنند.

آما ریا قبل از اینکه کسی فرصت فکر کردن داشته باشد گفت: «من می‌خواهم در مورد خانواده‌ام صحبت کنم.»

آنتونیو گفت: «من می‌خواهم در مورد ورزش نطق کنم.» همان طور که همه انتظار داشتند موضوع سخنرانی دیه‌گو «چگونه دهکده الگریاس می‌تواند به پیشرفت معنوی و مادی برسد؟» بود. بقیه هم گفتند که دوست دارند در مورد موضوع سخنرانی‌شان فکر کنند و بعداً تصمیم بگیرند.

الیسا اشاره کرد اگر سخنرانی‌هایشان را زود آماده کنند می‌توانند در ملاقات بعدی او از دهکده آنها را تمرین نمایند و او خوشحال می‌شود به آنها کمک کند. الیسا از اینکه نمی‌توانست بیشتر در کنارشان باشد، معذرت خواست و بیان زیر را به آنها داد تا حفظ کنند:

«از برای هر کلمه روحی است لذا باید مکّم و میبین ملاحظه نمایند و به وقت و مقام، کلمه التّقاء فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود. حضرت موجود می‌فرماید: یک کلمه به مثابه نار است و اُخریٰ به مثابه نور و اثر هر دو در عالم ظاهر.»^(۱۲)

تمرینات:

۱- کدام یک از جملات زیر «کلمات حکیمانه» هستند:

- معرفت منشأ سعادت است.
- هدف از زندگی جمع کردن ثروت است تا بتوانی هر چه که می‌خواهی انجام دهی.
- تغییر غیرممکن و محال است، بنابراین تلاش بی‌فایده است.
- در هر کاری باید برای کمال آن تلاش کنیم.
- همکاری نیرویی قدرتمند است.
- باید تلاش کنیم بیشتر علم بیاندوزیم تا بهتر به عالم بشریت خدمت کنیم.
- هدف از کسب علم استفاده از آن برای مسلط شدن بر دیگران است.
- کاری که با روح خدمت انجام می‌شود عبادت محسوب است.

۲- کدام یک از موارد زیر «اعمال خالصانه» هستند:

- گفتن یک دروغ کوچک برای نجات از مهلکه
- کمک کردن به دیگران با توقع قدردانی
- مراقبت و آموزش اطفال
- رونویسی کردن از تکلیف دیگری
- کمک کردن در کارهای خانه
- مسخره کردن همکلاسی خود
- درس خواندن

۳- کدام یک از کلمات زیر می‌تواند جایگزین کلمات خط کشی شده شود بدون آنکه معنی آن تغییر کند؟
 الف) از زمانی که گروه جوانان دهکدهٔ الگریاس تشکیل شده، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نموده است.

----- ایجاد ----- متولد ----- تمام ----- متمرکز

ب) الیسا از اینکه می‌دید جوانان با چه هیجانی از کارهایی که بدون کمک مستقیم او انجام داده‌اند، صحبت می‌کنند، خوشحال بود.

----- همکاری ----- هماهنگی ----- یاری ----- ملاقات

ج) ایسا از اینکه مشاهده می‌کرد جوانان با علاقهٔ مستمر استفاده از قدرت کلام را می‌آموزند، خوشحال بود.
----- می‌شنید ----- احساس می‌کرد ----- پی می‌برد ----- می‌دید

د) جوانان کاملاً اطمینان داشتند که می‌توانند با اقوال حسنه و اعمال پسندیده سعادت را به روستایشان بیاورند.

----- یقین داشتند ----- یقین نداشتند ----- شک داشتند ----- می‌دانستند

ه) ایسا تصمیم گرفت «آماده کردن سخنرانی‌های کوتاه» را به گروه جوانان پیشنهاد کند.

----- نشان دهد ----- توصیه کند ----- عنوان کند ----- بیان کند

و) یکی از راههای مؤثر برای استفاده از قدرت کلمات، سخنرانی در جلسات رسمی، کلاس درس یا مجامع و محافل است.

----- مفید ----- پیشرفته ----- بی نظیر ----- بی‌مانند

ز) یک سخنران خوب همیشه صحبت‌هایش را به نحوی شروع می‌کند که توجه همه را به خود جلب نماید.

----- استعدادها ----- خانواده ----- نگاه ----- نظر

ح) اگر یک سخنران در مورد مطالب مختلفی صحبت کند، شنوندگان اغلب سردرگم می‌شوند.

----- گیج ----- کلافه ----- خسته ----- آگاه

ط) ایسا بحث و مذاکره جوانان در مورد «یک سخنرانی خوب» را خلاصه کرد.

----- تجزیه و تحلیل کرد ----- تشریح کرد ----- جمع زد ----- جمع‌بندی کرد

ی) یک سخنرانی خوب، باید به خوبی تنظیم شده باشد.

----- درست شده ----- نظم یافته ----- ایراد شده ----- ساخته شده

ک) در آغاز هر سخنرانی موضوع آن بیان می‌شود.

----- شواهد و مدارک ----- مقدمه ----- سرفصل ----- عنوان

ل) در قسمت تنه هر سخنرانی، نکات اصلی توضیح داده می‌شود.

----- قسمت اصلی ----- مقدمه ----- وسط ----- انتها

م) در خاتمه هر سخنرانی، تمام نظرات به هم ارتباط داده می‌شود.

----- جریان ----- طول ----- پایان ----- آغاز

ن) یک سخنران خوب با اطمینان سخن می‌گوید.

----- مهربانی ----- امید ----- اعتقاد ----- همدلی و توجه

ص) یک ناطق خوب نظریاتش را با صراحت اظهار می‌کند.

----- ظاهر می‌کند ----- بیان می‌کند ----- نشان می‌دهد ----- می‌خواند

۴- هنگامی که فردی سخنرانی می‌کند. نظرات باید با نظم منطقی یکی پس از دیگری عنوان شوند. در زیر دو دسته از جملات آمده است. آنها را به نحوی شماره‌گذاری نمایید که نکات با نظم منطقی یکی پس از دیگری قرار گیرند.

گروه یک:

----- یک روز مرد جوان مغروری در دهکده تصمیم گرفت حکمت پیرمردی را امتحان کند. او به جنگل رفت و پرنده کوچکی را شکار کرد.

----- پیرمرد در پاسخ به سؤال او گفت: «مرد جوان پرنده در دست تو است. مردن یا زنده ماندن او و لذت بردنش از آزادی به تو بستگی دارد.»

----- مرد جوان همان طور که پرنده را در بین دو دستش پنهان کرده بود به سراغ آن پیرمرد رفت و گفت: «پرنده‌ای در بین دستانم وجود دارد، می‌توانی بگویی مرده است یا زنده؟»

----- روزی روزگاری پیرمردی دانا در دهکده‌ای زندگی می‌کرد و مردم از دور و نزدیک برای مشورت با او به نزدش می‌آمدند.

----- مرد جوان با خودش فکر کرد: «اگر آن مرد بگوید پرنده زنده است، آن را له می‌کنم و اگر بگوید مرده است، دستانم را باز می‌کنم و نشان می‌دهم که زنده است. در هر دو صورت نظر پیرمرد اشتباه خواهد بود.»

گروه دو:

----- هر چه محبت بین افراد یک گروه زیادتر باشد، نیروی وحدت میان آنها بیشتر است.

----- فردی که محبت خود را به همه نشان می‌دهد مردم را مانند آهنربا به خود جذب می‌کند.

----- عشق سبب وحدت میان بشر است.

----- وقتی گروهی از مردم که همدیگر را دوست دارند دور هم جمع می‌شوند، نیروی وحدت ایجاد می‌شود.

۵- در ادامه دو متن آمده است که زیر هر کدام چهار جمله وجود دارد. هر متن را بخوانید. سپس مشخص کنید که کدام یک از چهار جمله از نظر منطقی جمله بعدی متن است.

متن الف:

انسانها برای درک نمودن یکدیگر زبان را اختراع کردند. در جهان امروز هزاران زبان وجود دارد ولی زبان گفتاری تنها راه ارتباط انسانها نیست. از طریق حالات چهره نیز می‌توان با یکدیگر ارتباط برقرار کرد.

----- موسیقی یکی از انواع ارتباط است.

----- مثلاً وقتی کسی، لبخند می‌زند فوراً می‌فهمیم که او خوشحال است.

----- بعضی از حیوانات هم با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند ولی تنها می‌توانند چند صدای ساده را به کار برند و نمی‌توانند زبان گفتاری را اختراع نمایند.

----- تعداد کسانی که به چینی صحبت می‌کنند بیش از کسانی است که به هر یک از زبانهای دیگر تکلم می‌کنند.

متن ب:

موسیقی تأثیری عظیم دارد. یک آهنگ یا ترانه می‌تواند آنچه را که در قلب انسان نهفته است بیان نماید. مثلاً اگر کسی عشق در قلبش وجود داشته باشد یک ترانه زیبا می‌تواند این عشق را شدت بخشد اما اگر قلبی مملو از افکار پلید باشد این نوع افکار هم در اثر موسیقی شدت پیدا می‌کند. تصور کنید چگونه صدای طبل که در جنگها مورد استفاده قرار می‌گرفت، اشتیاق به خونریزی را در وجود افراد بیدار می‌کند.

----- صدا احساسی است که به وسیله ارتعاشات هوای اطراف ایجاد می‌شود.

----- همه، به خصوص بچه‌ها، باید تشویق شوند تا استعدادهای خود را در زمینه موسیقی پرورش دهند.

----- مختصر آنکه موسیقی می‌تواند احساسات قلبی آدمی را شدت بخشد.

----- موسیقی زبان جهانی و عمومی است.



وقتی دو هفته بعد الیسا به الگریاس برگشت، جوانان آماده بودند که سخنرانی‌های خود را ایراد نمایند. او به آنها گفت: «آمده‌ام تا تعطیلات آخر هفته را با شما باشم و دلم می‌خواهد به تک تک سخنرانی‌هایتان گوش بدهم.»

آن‌اماریا که مثل همیشه از همه مشتاقتر بود، از جایش پرید و با صدای بلند گفت: «خواهش می‌کنم اگر می‌شود من اول نطق کنم. همه‌اش را حفظ کرده‌ام و نمی‌خواهم آن را فراموش کنم.»
همه از اینکه او می‌خواست اول سخنرانی کند، خوشحال بودند. پس او رفت و جلوی گروه ایستاد، دور و بر را با اضطراب نگاه کرد، گلو اش را صاف کرد و گفت:
«امروزی می‌خواهم راجع به خانواده‌ام صحبت کنم و بگویم که چگونه سعی می‌کنیم خانه‌مان را کانون وحدت نماییم.»



از زمانی که دو برادرم، خواهرم و من کوچک بودیم، والدینم به ما آموخته‌اند که همکاری در کارها برای اعضای یک خانواده چقدر اهمیت دارد. ما هر صبح و شب دور یکدیگر جمع می‌شویم و دعا می‌خوانیم؛ تا آنجایی که امکان دارد با هم غذا می‌خوریم و هفته‌ای یک بار جلسات شور خانوادگی داریم. گذراندن وقت با یکدیگر باعث می‌شود که به هم بیشتر نزدیک شویم و به ما کمک می‌کند مشکلاتمان را راحت‌تر حل کنیم. یادم می‌آید یک سال محصول خوبی برداشت نکردیم. والدینم نگران بودند که سال آینده چطور دوام خواهیم آورد. بنابراین از ما خواستند جمع شویم و درباره این مسئله صحبت کنیم و راه‌حلی بیابیم. بعد از اینکه چند مناجات تلاوت شد، هر یک از ما بیان کرد که چه کاری برای بهبود اوضاع می‌تواند انجام دهد. همه متوجه شدیم که هر عضوی از خانواده می‌تواند کمکی کند. من و برادر کوچکترم گفتیم که می‌توانیم در کارهای خانه کمک کنیم تا بزرگترها به دنبال شغل دیگری بروند. مادربزرگم، مادرم و خواهرم گفتند که می‌توانند لباس بدوزند و تعمیر کنند و برادر بزرگتر و پدرم وسایل همسایه‌هایمان را تعمیر کنند. ام...ام...»

آن‌اماریا اخم کرد و یک دقیقه ساکت شد. به پاهایش خیره شد و لیش را گاز گرفت. آنتونیو که آخر کلاس نشسته بود یواشکی زیر لبی خندید. بقیه جوانان به عقب برگشتند و طوری به او نگاه کردند که فوراً خنده‌اش را قطع کرد. آن‌اماریا رو کرد به الیسا تا کمکش کند و گفت: «بعدش را فراموش کرده‌ام.»

الیسا گفت: «آن‌اماریا اشکالی ندارد. ما همه می‌دانیم که تو برای آماده کردن این سخنرانی سخت تلاش کرده‌ای. حالا می‌توانی به یادداشتهایت نگاه کنی تا یادت بیاید چه می‌خواستی بگویی.»
آن‌اماریا یادداشتهایش را از روی صندلی برداشت، لبخندی زد و به سخنانش ادامه داد: «این تجربه به ما نشان داد که در زمان سختی‌ها هم می‌توانیم موفق و مثل گذشته خوشحال باشیم. شما هم اگر می‌خواهید در خانواده متحد و مسرور باشید، باید دعا کنید و با یکدیگر مشورت نمایید. با این عبارت صحبت‌هایم را خاتمه می‌دهم.»

«بدان در هر منزلی که ستایش و نیایش الهی بلند گردد و اسرار ملکوتیش اعلان شود؛ آن خانه روضه الهی و فردوس سعادت ابدی است.»^{۱۳}

وقتی سخنرانی آناماریا تمام شد، همه برایش دست زدند.

دیه‌گو فریاد زد: «آناماریا عالی بود. سخنرانی‌ات در ارتباط با ترقی مادی و معنوی بود.» ماریلا اضافه کرد: «بله و توضیح دادی چطور می‌توانیم وحدت بیشتری در خانواده داشته باشیم. اگر در خانواده شما همه کار و فعالیت نمی‌کردند، امکان داشت گرسنه بمانید. ان شاءالله سال بعد محصول خوبی داشته باشید.»

آنتونیو گفت: «نظرات را واقعاً دوست دارم. فکر می‌کنم که به خانواده‌ام پیشنهاد بدهم هر روز با هم دعا کنیم.»

بعد از اینکه گفتگوی بیشتری راجع به سخنرانی شد، ایسا جوانان را تشویق کرد تا آنچه را در مورد چگونگی ایجاد وحدت در خانه یاد گرفته‌اند با خانواده‌هایشان در میان بگذارند. سپس جوانان به همدیگر نگاه کردند تا ببینند سخنران بعدی کیست.

تمرینات:

۱- چقدر از تاریخچه خانواده خود می‌دانید؟ یک شجره نامه در زیر آمده است. ببینید چقدر می‌تواند جاهای خالی را پر کنید.

۲- یک خانواده از اعضاء مختلفی تشکیل شده است. یک پدر، یک مادر و ممکن است شامل برادران و خواهران، پدربزرگها و مادربزرگها، عمه‌ها و خاله‌ها، عموها و دایی‌ها هم باشد. هر یک از اعضاء خانواده وظایف مشخصی دارد. در مورد سؤالات زیر در گروه گفتگو کنید:

(الف) یک پسر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(ب) یک دختر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(ج) یک مادر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(د) یک پدر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(ه) یک پدربزرگ یا مادربزرگ خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(و) یک برادر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

(ز) یک خواهر خوب باید دارای چه خصوصیتی باشد؟

تا مدتی سکوتی آزاردهنده در جلسه جوانان حکمفرما بود. هر کسی به دیگری نگاه می‌کرد تا ببیند چه کسی داوطلب است که سخنران بعدی باشد. روبرو که از همه خجالتی‌تر بود با سرعت رفت، جلوی گروه ایستاد و شروع کرد به سخنرانی:



«دوستی و رفاقت برای همه ما مهم است. وقتی دوست خوبی پیدا می‌کنید هر اتفاقی هم که بیفتد (چه خوب، چه بد) همیشه در کنار شماست. دوست من «پدرو» هم همین طور است. هر چه دلم بخواهد می‌توانم به او بگویم. او هم به صحبت‌های من گوش می‌دهد. وقتی ناراحت هستم داستان‌های خنده‌دار تعریف می‌کند و مرا می‌خنداند. وقتی در بازی فوتبال گل می‌زنم به هیجان می‌آید و برایم هورا می‌کشد. وقتی که فراموش می‌کنم ناهارم را به مدرسه ببرم، حتی موقعی هم که گرسنه باشد، غذایش را با من قسمت می‌کند. می‌دانم که همیشه می‌توانم روی پدرو حساب کنم و

همیشه نهایت تلاش خود را می‌کنم تا دوست خوبی برایش باشم. اگر چه من و پدرو دوستهای خوبی برای همدیگر هستیم ولی بعضی اوقات اختلاف نظر داریم. یک دفعه یک هفته تمام با هم صحبت نکردیم. هفته بدی بود. اصلاً یادم نمی‌آید سر چه چیزی با هم جرّ و بحث کردیم، ولی خوب به خاطر دارم که خیلی تنها بودم. فکر می‌کنم آنقدر دلمان برای هم تنگ شده بود که بالاخره تصمیم گرفتیم اختلافاتمان را کنار بگذاریم. اصلاً این چیزها ارزش را نداشت که به خاطرش دوستی‌مان را به هم بزنینم. حالا هر وقت می‌بینیم با هم به توافق نمی‌رسیم، نهایت تلاشمان را می‌کنیم تا قبل از اینکه عصبانی شویم به بحث خاتمه دهیم. من معتقدم مهمترین ویژگی یک دوستی پایدار این است که قبل از اینکه به فکر خودمان باشیم به فکر دوستان باشیم. وقتی تصمیم می‌گیرید با یکدیگر کاری را انجام بدهید بعضی از اوقات نظر دوستان را قبول می‌کنید و گاهی هم نظر خودتان را. اگر هر یک از شما همیشه در این فکر باشید که چطور دیگری را خوشحال کنید و خیلی به خواسته‌های خودتان توجه نداشته باشید، دوستی‌تان برای همیشه پایدار خواهد ماند.»

صحبت‌های روبرو با شور و اشتیاق بسیار مورد تشویق قرار گرفت و سپس یک گفتگوی طولانی در این مورد که دوستان چطور باید تصمیم بگیرند که وقتی در کنار هم هستند چه باید بکنند صورت گرفت. همه آنها معتقد بودند که سخت‌ترین موقعیت وقتی است که دوستی بخواهد کاری خلاف اخلاقیات و قانون انجام دهد. یک دوست خوب در چنین وضعیتی چه باید بکند؟ وقتی ایسا دید جوانان بدون کمک او به نتیجه‌ای بسیار منطقی‌ای رسیدند، خوشحال شد. آنها نتیجه‌گیری کردند که دوستان خوب باید به یکدیگر کمک کنند تا از نظر مادی و معنوی ترقی نمایند. نکات خوب را در یکدیگر تقویت کنند. اگر دوستی به تشویق دوستش دست به کارهای خلاف بزند، چنین دوستی‌ای بی‌ارزش است.



تمرینات:

۱- اگر تصمیم بگیرید اصول اخلاقی را در زندگیتان به کار ببندید، همسن و سالهای شما در مدرسه، در دهکده و در شهرتان شما را وادار می‌کنند کارهای ناشایست انجام بدهید. این حالت یا کیفیت را «فشار گروه همسالان» می‌گویند. مطمئناً دوستان صمیمی‌تان را از میان کسانی انتخاب خواهید کرد که مثل شما سعی دارند خودشان را اصلاح کنند و به ترقی و پیشرفت جامعه کمک نمایند. وجود کدام یک از خصوصیات زیر در یک فرد باعث می‌شود آرزو کنید او دوست شما باشد؟ آنها را علامت بزنید.

----- محبوبیت دارد.

----- ولخرج است.

----- قلدر است و مردم را سرکیسه می‌کند.

----- شما را می‌خنداند.

----- قابل اعتماد است.

----- دوست دارد همان کارهایی را انجام دهد که شما دوست دارید بکنید.

----- از همان نوع افرادی خوشش می‌آید که شما خوشتان می‌آید.

----- غیبت نمی‌کند.

----- مراقب دوستانش است.

----- صادق است.

----- با جدیت درس می‌خواند.

----- باهوش‌تر از شما است.

----- به اندازه شما باهوش نیست.

----- از کلمات زشت استفاده نمی‌کند.

----- خوش قیافه است.

----- سخاوتمند است.

----- آینده‌نگر است.

----- ورزشکار خوبی است.

۲- اینکه دوستان خوب شما هم سعی داشته باشند مثل شما مطابق اصول اخلاقی زندگی کنند به شما کمک خواهد کرد در برابر «فشار گروه همسالان» مقاومت کنید. با وجود این اوقاتی هست که این فشار زیاد می‌شود. در گروه خودتان صحبت کنید که در هر یک از شرایط زیر، چه باید بکنید:

الف) فردا امتحان دارید و می‌خواهید درس بخوانید. ولی چند نفر از دوستان شما می‌خواهند که بروید و با آنها فوتبال بازی کنید. اگر نروید تعداد نفرات تیمشان کافی نخواهد بود و مجبور می‌شوند بازیشان را به هم بزنند.

ب) یکی از همکلاسی‌هایتان یک شیشه مشروب در دست دارد و تمام اعضای گروه قرار گذاشته‌اند که بعد از مدرسه آن را امتحان کنند. همکلاسی‌تان می‌گوید فقط ترسوها در این کار شرکت نمی‌کنند.

ج) با همه همکلاسی‌هایتان در مدرسه دوست هستید و هیچ وقت کسی را مسخره نمی‌کنید. به دلائلی، گروهی از همکلاسی‌هایتان جدیداً علیه یکی از شاگردان خجالتی مدرسه با هم دست به یکی کرده‌اند و همیشه او را مسخره می‌کنند. از زمان کودکی با این فرد دوست بوده‌اید و خانواده‌هایتان خیلی با هم صمیمی هستند ولیکن می‌ترسید اگر وانمود نکنید که مسخره‌ای می‌کنید، گروه، دوستی‌اش را با شما به هم بزنند.

د) هفته قبل از امتحان نهائی یکی از همکلاسی‌هایتان به خانه‌تان می‌آید و یک کپی از پاسخ سؤالات امتحانات را که از میز معلم دزدیده در می‌آورد و به شما نشان می‌دهد و فکر می‌کند لطف بزرگی در حق شما کرده است.

۳- دوستان واقعی صفات خوب یکدیگر را تقویت می‌کنند. تقویت کردن یعنی قوت بخشیدن، تشویق کردن. دوست دارید کدام یک از خصوصیات زیر را در دوستانتان تقویت کنید؟

--- صداقت	--- تنبلی
--- سختکوشی	--- انصاف
--- عفو و بخشش	--- رشک و حسد
--- عشق به تسلط بر دیگران	--- صبر و شکیبایی
--- قاطعیت	--- علاقه به گول زدن دیگران
--- خشم	--- سخاوت

۴- امکان دارد دلتان بخواهد شعری را در مورد «دوستی» از حفظ کنید:

دوستی یعنی گلی
در پناه پنجره
یک نگاه آشنا
با نگاه پنجره
دوستی یعنی دلی
در هوای آشتی
انتهای هر چه قهر
ابتدای آشتی

دوستی یعنی بلند
آسمانی، مثل نور
پاک مثل بوی یاس
جاودانی مثل نور

دوستی در اوج خود
یک کلام بی صداست
بهترین مصداق آن
دوست بودن با خداست...

اگر چه جوانان مشتاق سخنرانی بودند اما دیگر داشتند خسته می شدند. در هر حال سخنرانی های زیادی بود که در طی روز باید به آن گوش می دادند. مرحله بعدی کار، پذیرایی مخصوص به افتخار الیسا بود. حدود یک ساعتی به گفتگوهای دوستانه گذشت و بعد از آن هم جوانان پراکنده شدند. روز بعد ماریلا اولین کسی بود که سخنرانی کرد. او سخنرانیش را به دقت آماده کرده بود. او سخنرانیش را که درباره «تحصیلات من» بود، ماریلا این گونه صحبت کرد:

«ما جوانان بیشتر اوقاتمان را در مدرسه و برای انجام دادن تکالیف صرف می کنیم. چون مدرسه قسمت بزرگی از زندگی ما را تشکیل می دهد همه باید خیلی فکر کنیم تحصیلات برای ما چه ارزشی دارد.

خیلی شاکرم که فرصت رفتن به مدرسه را دارم. وقتی پدر بزرگها و مادر بزرگهای ما بچه بودند هیچ مدرسه ای در دهکده الگریاس وجود نداشت. آنها هرگز خواندن و نوشتن را نیاموختند ولی این بدان معنی نیست که با فرهنگ و تعلیم آشنا نبودند. بسیاری از علوم و حکمتها از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. پدر بزرگها و مادر بزرگهای ما این علم و حکمت را دریافت می کردند و می آموختند که چطور زندگی پر ثمری داشته باشند. خیلی ناراحت می شوم وقتی می شنوم مردم از آنها به عنوان کشاورزان بیسواد و نادان یاد می کنند و راستش را بگویم اغلب مجبور می شوم رویم را برگردانم تا کسی اشکهایم را نبیند.

در زمان والدینمان در الگریاس یک مدرسه ابتدایی بود. بنابراین خیلی از آنها خواندن و نوشتن و حساب کردن را بلدند. حالا ما امکانات بیشتری برای ادامه تحصیلات داریم. دبیرستان، هنرستان حرفه ای و برای بعضی ها دانشگاه. اینها فرصتهایی است که نباید از دست بدهیم زیرا بدون دانش برده دیگران خواهیم بود. عبارت بسیار زیبایی هست که می خواهم برای شما بخوانم:



«علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم... فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط.»^{۱۴} خوشا به حال کسی که به کسب علم روی آورد و وای به حال کسی که از آن غافل شوند.

پدر و مادرم به من گفته اند که از هیچ نوع فداکاری دریغ نخواهند کرد تا من از تحصیلات خوبی برخوردار باشم. آنها می گویند تحصیل دختران بسیار مهم است زیرا مادران اولین مرتبه اطفالند. راستش را بگویم خیلی دوست دارم به دانشگاه بروم و در رشته کشاورزی تحصیل کنم. خیلی به علوم تجربی علاقه دارم و تا به حال هم نمراتم بخصوص در زیست شناسی خوب شده است. برادر بزرگترم مشغول ادامه تحصیل در رشته ای



است که خودش آن را «برنامه های ابتکاری در رشد و توسعه مناطق روستایی» می نامد. او می گوید ابتکاری یعنی «مملو از چیزهای جدید». او می گوید در ضمن اینکه علم کشاورزی را می آموزد، یاد می گیرد که چطور به علم و دانش اهالی نسبت به زندگی روستایی نیز احترام بگذارد. برادرم می گوید کشاورزی خوب به این معنی نیست که همه مزارع کوچک را از بین ببریم و کشاورزی تجاری گسترده و وسیع را جایگزین آن نماییم. اگر ما در دهکده مان از علوم جدید استفاده کنیم و در هر مورد آن را به کار ببریم در واقع می توانیم به روش کاملاً جدیدی زندگی کنیم که جنبه های خوب فرهنگمان حفظ شود. فکر

می‌کنم آنچه برادرم می‌گوید ارتباط زیادی با پیشرفت معنوی و مادی دارد. تعلیم و تربیت فقط از طریق مدرسه به دست نمی‌آید بلکه زندگی برای «آموختن» است. در مدرسه فقط بعضی از چیزهایی که ما را برای ترقی آماده می‌کند فرا می‌گیریم. در خانه والدین ما حکمت، عشق، محبت و سایر خصوصیات روحانی را می‌آموزند. امیدوارم یک روزی مدارس و دبیرستان‌ها علاوه بر مطالبی که اکنون مطالعه می‌کنیم به ما مسائل معنوی را هم بیاموزند.»

قبل از اینکه ماریلا بنشیند نگاهی به دیه‌گو کرد و گفت: «می‌بینی دیه‌گو من هم به اندازه تو در خصوص پیشرفت روحانی و مادی دهکده‌الگریاس جدی هستم.» همه می‌دانستند که ماریلا قلباً به دیه‌گو علاقه‌مند است.

تمرینات:

۱- در ستون سمت راست چند لغت وجود دارد و در ستون سمت چپ برای هر یک، سه توضیح نوشته شده است. توضیحی را که بیشتر از همه به معنی لغت نزدیک است، علامت بزنید:

غیر رسمی	---	غیرعادی
	---	خودمانی؛ بدون برنامه‌ریزی
	---	پیروی از قوانین دوستانه
۲) جناح	---	پرواز
	---	بال
	---	دسته‌بندی
۳) نسل	---	گروهی از مردم که در یک منطقه سکونت دارند
	---	گروهی از مردم که دارای یک عقیده هستند
	---	گروهی از مردم که حدوداً در یک زمان به دنیا آمده‌اند
۴) مرقات	---	پر
	---	نردبان
	---	صعود
۵) کنز	---	گنج
	---	جواهر و هر نوع زینت آلات
	---	فضیلت
۶) انبساط	---	گسترده‌ی
	---	آغوش گشودن
	---	شادمانی
۷) پراکنده شدن	---	متفرق شدن، به جهان مختلف رفتن

اجتماع کردن	---	
به دو نیم تقسیم شدن	---	
نواحی	---	۸) مناطق
روستاها	---	
توده‌ها	---	
امروزی	---	۹) نوین
رایج، باب روز، متداول	---	
پرطرفدار، مردم پسند	---	
خیره شدن	---	۱۰) نظر انداختن
نیم نگاهی انداختن	---	
مسخره کردن	---	
فاقد رفاه مادی	---	۱۱) نادان
فاقد علم	---	
بی ادب، فاقد رفتار صحیح	---	
دوست	---	۱۲) برده
کارمند	---	
اسیر	---	
به دست آوردن	---	۱۳) کسب کردن
شامل بودن	---	
تحویل دادن	---	
قدر و مقام کسی را دانستن	---	۱۴) احترام گذاشتن
ستایش کردن	---	
سپاسگزار بودن	---	
نواحی	---	۱۵) مناطق
ردیف‌ها	---	
توده‌ها	---	
خیره شدن	---	۱۶) نظر کوتاه انداختن
نیم نگاهی انداختن	---	
اخم کردن	---	

۲- با هر یک از عبارات زیر یک جمله بسازید:

الف) مرحله بعدی کار

ب) به افتخار

ج) توسعه روستایی

د) کشاورزی تجاری

۳- در «هنرستان‌های فنی حرفه‌ای» مردم حرفه‌ای را می‌آموزند یا مهارت‌های لازم برای کار در رشته معینی را کسب می‌کنند. در جای خالی نام بعضی از حرفه‌هایی را که بسیار مورد نیاز دهکده یا شهر شماست، بنویسید:

حرفه‌ای است که خیلی مورد نیاز دهکده‌مان / شهرمان می‌باشد.

حرفه‌ای است که خیلی مورد نیاز دهکده‌مان / شهرمان می‌باشد.

حرفه‌ای است که خیلی مورد نیاز دهکده‌مان / شهرمان می‌باشد.

حرفه‌ای است که خیلی مورد نیاز دهکده‌مان / شهرمان می‌باشد.

۴- جملاتی در ارتباط با هدف «تحصیل» آمده است. با کدام یک از آنها موافقت می‌کنید؟

--- یکی از اهداف تحصیل آماده شدن ما برای امرار معاش است.

--- تنها هدف تحصیل کسب مهارت‌هاست تا امرار معاش نماییم.

--- هدف حقیقی تحصیل پرورش ذهن آدمی است. مهارت‌ها را در هر جایی می‌توانیم بیاموزیم.

--- باید روحانیت را در خانه بیاموزیم. مدرسه جایی برای تربیت روحانی و اخلاقی نیست.

--- مهمترین هدف تحصیل کمک به فرد است تا ذهنش را پرورش دهد، کمالات روحانی را کسب نماید و

مهارت‌های مفید و سودمند را فرا گیرد.

--- تنها هدف تحصیل کمک فرد است تا رشد نماید.

--- تحصیل باید در فرد قابلیت‌هایی را پرورش دهد که بتواند در پیشرفت جامعه خود مؤثر باشد.

--- تحصیل باید به مردم بیاموزد که در جامعه خود به نحوی مفید زندگی کنند و به دیگران خدمت

نمایند.

--- تحصیل باید به تربیت نفوسی بپردازد که هم بتوانند در پیشرفت جامعه‌شان نقشی داشته باشند و هم

در رشد و ترقی خود به عنوان یک فرد تلاش کنند.

--- مدارس باید در افراد میل به رقابت با یکدیگر را پرورش دهند.

--- مدارس می‌توانند کمال را به همراه همکاری و همیاری پرورش دهند. برای حصول تعالی و کمال

نیازی نیست که بر رقابت تأکید شود.

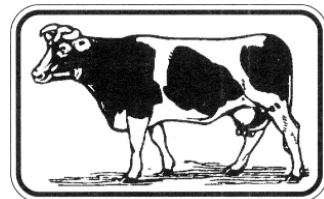
نوجوانان یکی پس از دیگری سخنرانیهایشان را ایراد کردند. آنها مشتاق بودند با کمک ایسا زودتر تمرین سخنرانی را تمام کنند و سپس ترتیب جلسه ملاقات اعضای جامعه‌شان را بدهند تا در مقابل خانواده‌ها و دوستانشان نطق کنند. آخرین ناطق دیه‌گو بود. او در طی چند ماه عضویت گروه جوانان، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. هر کسی می‌توانست توانایی حیرت‌آور او در امر یادگیری را مشاهده کند. او کتابخوانی مشتاق بود و اکنون می‌توانست کتابهایی را بخواند و بفهمد که فهم آن برای جوانان همسن و سالش دشوار بود. البته خصوصیات دیگری هم در وجودش بود که او را محبوب دوستانش می‌کرد. فروتن و مهربان بود و هیچ وقت اجازه نمی‌داد موفقیت‌هایش باعث غرورش شود. دیه‌گو باعث سرور همه می‌شد و از بودن در کنار دیگران لذت می‌برد. بنابراین نوجوانان او را دوست می‌داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. آنها می‌دانستند او در آینده کارهای مهمی انجام خواهد داد و دوست داشتند به او کمک کنند تا بیشتر ترقی نماید. دیه‌گو ساعتها در مورد سخنرانی‌اش فکر کرده بود. مسلماً دلش می‌خواست در مورد «پیشرفت مادی و معنوی دهکده الگریاس» سخنرانی کند. اما دلش نمی‌خواست سخنرانی‌اش سنگین و غیرقابل فهم باشد و دوست نداشت دوستانش را نصیحت کند. بنابراین او نظراتش را چنین بیان کرد:

«عضویت در گروه جوانان الگریاس برای من بسیار مهم بوده است. اعضای گروه بهترین دوستانی هستند که تا به حال داشته‌ام. بعضی از بهترین لحظات زندگانی، اوقاتی است که با گروه می‌گذرانم. فکر می‌کنم وقتی که این جلسات را شروع کردیم و در آغاز تشکیل گروه و گردهمایی‌ها همه ما کم و بیش کودک بودیم اما با بودن در کنار یکدیگر توانستیم به شکل هدف‌داری به مرحله بعدی از زندگی‌مان وارد شویم. به شکرانه فعالیت‌ها و گفتگوهایمان، ورود به مرحله جوانی توأم با سرگردانی و نومیدی نیست. می‌دانیم که در زندگی هدف داریم و به یکدیگر کمک می‌کنیم تا به این اهداف برسیم. فکر می‌کنم دوستی‌هایمان برای همیشه پایدار باشد.

یکی از نکاتی که اغلب از زمان تشکیل گروه درباره‌اش فکر کرده‌ایم، پیشرفت دهکده الگریاس از نظر مادی و معنوی است. فکر می‌کنم در ابتدا فقط کنجکاو بودیم بینیم این موضوع چه معنا و مفهومی دارد. ولی حالا بیشتر ما می‌خواهیم که تمام نیرویمان را صرف پیشرفت جامعه‌مان کنیم. امیدواریم این اشتیاق به دیگران نیز سرایت کند و بر جمیع ساکنین دهکده تاثیر گذارد.

به لطف هدایات محبت‌آمیز ایسا، ما حالا مطالب مهمی درباره پیشرفت می‌دانیم. می‌دانیم همیشه باید متحد باشیم در غیر این صورت تمام سعی و تلاشمان به هدر می‌رود و می‌دانیم که همیشه باید برای رسیدن به کمال تلاش کنیم و هر روز بهتر از روز قبل باشیم. همین‌طور می‌دانیم که کلمات حکیمانه و اعمال خالصانه قدرت «ایجاد تحول» دارند. اما چرا کلمات چنین قدرتی دارند؟ یکی از مهمترین دلایل نیز این است که ما با استفاده از آنها می‌توانیم کشف کنیم، معارف کسب کنیم و دانشمان را به دیگران هم انتقال دهیم. دانش جوهر پیشرفت است.

چند روز پیش در حال تماشای گاوهایی بودم که در چراگاه نزدیک خانه‌مان مشغول چرا بودند. با خودم می‌اندیشیدم این گاوها هر چه بخوانند، دارند. هر قدر علف برای خوردن بخواهند برایشان موجود است. نه‌ری از میان چراگاه می‌گذرد که هر وقت دلشان بخواهد می‌توانند از آن آب بخورند. هر وقت هوس کنند می‌توانند زیر نور آفتاب یا در سایه دراز



بکشند. این گاوها دیگر به چه چیزی نیاز دارند؟» ولی بعد فهمیدم که آنها نه علمی دارند و نه می‌فهمند چه می‌کنند. آنها اسیر طبیعت هستند. فکر کردم که من مطمئناً دلم نمی‌خواهد مثل یک گاو زندگی کنم. بعد به

خودم گفتم: «اگر بی‌نهایت ثروتمند و قدرتمند شوی ولی جاهل و نادان بمانی، چه خواهد شد؟ چه فایده‌ای دارد؟ با آن همه ثروت و قدرت چیزی به جز یک برده نخواهی بود. اسیر نفس و هوای خد خواهی بود و نفس تو، تو را وادار می‌کند کارهایی را انجام دهی که حتی آنها را درک نمی‌کنی. در آن زمان تو اسیر حرص و طمع خواهی بود و اسیر کسانی که قدرتمندتر و ثروتمندتر از تو هستند و به همین دلیل است که علم جوهر پیشرفت است. علم به ما آزادی می‌دهد.»

تمرینات:

۱- هر یک از کلمات ستون سمت راست را به توضیح مناسب با آن وصل کنید:

احترام گذاشتن	---	۱) تأثیر داشتن بر؛ مؤثر بودن بر
توجه کردن	---	۲) عزیز کردن
محبوب کردن	---	۳) هُل دادن، فشار یا نیرو به طرف
موفق شدن، به نتیجه رسیدن	---	چیزی وارد کردن
شکل دادن	---	۴) از عهده کاری برآمدن
وقف کردن	---	۵) تلاش جدی کردن
تأثیر گذاشتن	---	۶) حرمت زیادی قائل شدن
هدر دادن	---	۷) علف خوردن
سعی کردن	---	۸) به دست آوردن
چریدن	---	۹) بی ملاحظه استفاده یا خرج کردن
دریافتن	---	۱۰) خود را به کاری متعهد کردن
سوق دادن	---	۱۱) کاملاً از چیزی آگاه شدن
کسب کردن	---	۱۲) تبادل اطلاعات، افکار یا احساسات
کشف کردن	---	۱۳) فهمیدن، آشکار کردن
انتقال دادن	---	۱۴) به وجود آوردن
		۱۵) رسیدن به آرزوی خود

۲- در هر جمله مشخص کنید که با کدام یک از کلمات داخل پرانتز می‌توان جای خالی را پر کرد:

الف) اگر چه رُدریگو^۱ ----- بود که بیرون برود و فوتبال بازی کند، ولی می‌خواست ابتدا تکلیفش را انجام بدهد. (مشتاق، کنجکاو)

ب) سوزانا^۲ چهار سال در دانشگاه شهر تحصیل کرد. وقتی به دهکده برگشت همه خیلی زود متوجه پیشرفت زیاد او شدند. او ----- تغییر کرده بود. (به طور قابل ملاحظه‌ای، احتمالاً)

ج) دهکده ما یک برنامه بهداشتی اجتماعی را آغاز کرد تا با بیماریهای ----- ، به خصوص بیماری‌های شایع در میان کودکان مبارزه کند. (نادان، مسری)

د) چون مارتا^۳ در مورد جهان و نحوه عملکرد آن ----- بود تصمیم گرفت به تحصیل در علوم تجربی بپردازد. (کنجکاو، مشتاق)

¹ Rodrigo

² Suzanna

³ Martha

ه) ساختن یک مدرسه ابتدایی یکی از ----- بزرگ دهکده در این سال بود (موفقیت‌های، دل‌بستگی‌های)

و) کارلوس^۱ به دلیل ----- زیاد، قیمت‌ها را در مغازه‌اش به حدی بالا برد که مردم دیگر به سراغش نرفتند و او هم از کار و کاسبی افتاد. (حرص، شور و اشتیاق)

ز) ویولتا^۲ از فیلیپ^۳ پرسید که غروب در گردهمایی مردمی شرکت می‌کند یا نه. و او در پاسخ گفت که ----- آنجا حاضر خواهد بود. (حتماً، طبیعتاً)

ح) پدر بزرگم مطالعه را بسیار دوست داشت و مشتاق خواندن هر کتابی بود که به دستش می‌رسید. او یک کلکسیونر ----- کتاب بود. (مشتاق، محتاج)

ط) هنگامی که ماریاترزا^۴ فهمید که تاریخ تشکیل جلسه زنان را به همسایه‌هایش اشتباهی داده است. بلافاصله از ----- که ایجاد کرده بود، عذرخواهی کرد. (ازدحامی، اختلالی)

ی) آندرو^۵ به خوبی هدف «برنامه حفظ سلامتی عموم» را دریافت و همین موضوع باعث شد که به صورت ----- در آن شرکت کند. (حکیمانه‌تر، هدفدارتر)

ک) لئو^۶ نمی‌توانست تصوّرش را بکند که در تمام عمرش ----- از قوانین حاکم بر جهان باشد. به همین علت سخت درس خواند و پولش را پس انداز کرد تا به دانشگاه برود. (غافل، شایق)

۳- از قید کدام یک از موارد زیر باید سعی کنیم آزاد شویم؟ آنها را علامت بزنید.

- قوانین اخلاقی
- جنگها و کشمکشها
- امیال خودخواهانه
- نابرابریها
- سرور و شادمانی
- هر شکلی از انضباط
- آسایش مادی
- قوانین طبیعت
- آداب معاشرت مانند احترام و ادب
- رشک و حسد
- هر نوع تعصب
- خشم و نفرت
- ظلم و بیعدالتی
- خطا
- جهالت

۴- شعر دیگری در اینجا آمده تا از آن لذت ببرید:

¹ Carlos
² Violeta
³ Philip
⁴ Maria Teresa
⁵ Andrew
⁶ Leo

چشمهای من دو آینه:
بر جهان بیکران بازند.
گوشهای من دو دریاچه:
بر سخنهای روان بازند.

پای من از خاک تا خورشید
می‌روند از نور آسان‌تر
تا به دست من چراغ ماه
بر زمین تابد فروزان‌تر

سیب سرخ آرزوها را
از درخت علم می‌چینم
هر چه را با چشم نتوان دید
با نگاه علم می‌بینم

صاحب اندیشه‌ام یعنی
پاسدار نام انسانم
با همین اندیشه تنها
بهترین مخلوق یزدانم



قبل از اینکه ایسا دهکده را ترک کند، جوانان تاریخ تشکیل جلسه گردهمایی اهالی را تعیین و درباره اینکه چطور آن را تشکیل دهند، مشورت کردند. مدت سه هفته سخت تلاش کردند تا به همه جزئیات کار نظم داده شود: اجازه گرفتند از امکانات مدرسه استفاده کنند، دوستان و خانواده‌ها را دعوت کردند، از دیگران برای تهیه مقدمات پذیرایی کمک گرفتند و در مورد برنامه جلسه نیز تصمیم‌گیری کردند. خلاصه، بسیاری از کارهایی را که برای برگزاری چنین جلسه‌ای لازم بود انجام دادند. ولی وقتی به روز تشکیل جلسه نزدیک شدند دستپاچه و نگران بودن و متأسفانه نسبت به هم کم حوصله شده بودند. البته ایسا هم این مسأله را پیش بینی کرده بود. بنابراین دو روز قبل از تشکیل جلسه به دهکده آمد تا به آنها در تهیه و تدارک برنامه‌ها کمک کند. می‌توانید تصوّر کنید وقتی جوانان او را دیدند چقدر خیالشان راحت شد. همه تقریباً همزمان شروع به صحبت کردند و از شک و تردیدهای خود گفتند. نگران‌تر از همه کارلوتا بود. او حق‌کنان می‌گفت: «صحبت کردن جلوی شما راحت و آسان است... شما را می‌شناسم... ولی جلوی جمعیت؟... اگر چیزی یادم رفت؟... اگر آنها خندیدند؟...»

ایسا پاسخ همه سؤالها را داشت. او گفت: «کاملاً طبیعی و قابل درک است که قبل از ایراد سخنرانی نگران و حتی کمی وحشت زده باشید. اما همه شما سخنرانیهاتان را خوب آماده کرده‌اید و نظرات باارزشی دارید که با شنوندگان در میان بگذارید. فکر می‌کنم مردم خیلی خوشحال می‌شوند که نظرات شما را بشنوند. به قدرت کلام حکیمانه ایمان داشته باشید. در دل به پروردگار توجه کنید و قبل از ایراد نطق پیش خود دعا بخوانید. دعا به شما تأیید می‌رساند.»

روز قبل از تشکیل جلسه که همه چیز تقریباً حاضر و آماده بود، روبرتو پیشنهادی کرد: «شاید بشود بیانیه‌ای را که چند ماه پیش تهیه کرده‌ایم، برای حاضرین در جلسه بخوانیم تا به آنها نشان دهیم که داریم بزرگ می‌شویم و دلمان می‌خواهد به جامعه‌مان خدمت کنیم.»

آناماریا با هیجان فریاد زد: «فکر بسیار خوبی است! می‌شود یکی از ما آن را در ابتدای جلسه بخواند.» جوانان همه به دیه‌گو نگاه کردند. دیه‌گو از چنین انتخابی شاد بود و به آن افتخار می‌کرد. ماریلا پیشنهاد دیگری هم داشت؛ او گفت: «خیلی در مورد قدرت کلام صحبت کرده‌ایم. چه اشکالی دارد بعضی از کلمات الهام بخش را روی کارتهای کوچک بنویسیم و به آنها بدهیم تا با خودشان به خانه ببرند... می‌توانیم یکی از عباراتی را که حفظ کرده‌ایم، روی کارتها بنویسیم.»

بچه‌ها مشتاقانه این پیشنهاد را پذیرفتند و عبارت زیر را انتخاب کردند:

«علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود.»^{۱۵}



روز بعد وقتی که مهمانان رسیدند، آناماریا و آنتونیو به گرمی از آنها استقبال کردند و به هر کدام یک کارت تقدیم کردند. ماریلا دید مادر بزرگش آن طرف اتاق نشسته و آرام بی‌سر و صدا کارت را توی دستش گرفته است. او می‌دانست که مادر بزرگش نمی‌تواند عبارت روی کارت را بخواند. رفت و کنار او نشست و عبارت را برایش بلند خواند. مادر بزرگش او را بغل کرد و مدتی طولانی به چشم‌هایش نگریست. گویی با نگاهش به ماریلا می‌گفت: «با بالهای علم پرواز خواهی کرد.»

جلسه با تلاوت مناجات با صدای زیبای آنتونیو آغاز شد. ایسا چند کلمه‌ای درباره کیفیت مطالعه جوانان در مورد «مسأله پیشرفت روحانی و مادی» در طی چند ماه گذشته صحبت کرد. او با شادی بسیار درباره رشد

و بلوغ هر یک از بچه‌ها در این مدت زمان توضیح داد. سپس دیه‌گو بیانیهٔ جوانان را خواند و اولین سخنرانی را معرفی کرد. جوانان یکی پس از دیگری سخنرانی کردند و هر یک از ناطقین، ناطق بعدی را معرفی نمود. حاضرین به شدت تحت تأثیر آنتونیو، اشتیاق و بصیرت جوانان قرار گرفتند. وقتی آناماریا در مورد ارزش اتحاد و اتفاق در خانواده‌شان سخن می‌گفت، گونه‌های مادرش از اشک خیس شده بود. چشمهای مدیر مدرسه هم وقتی که به سخنان ماریلا دربارهٔ تحصیل گوش می‌داد، از شادی برق می‌زد. از موضوعات سایر نطقها - دوستی، ورزش و غیره - هم با شور و اشتیاق استقبال شد. حاضرین هنگام سخنرانی دیه‌گو در مورد ترقی و پیشرفت، به علامت تصدیق سرهایشان را تکان می‌دادند. حتی یکی از مربیان مدرسه یادداشت برداری می‌کرد. همسرش به شوخی در گوش او زمزمه کرد: «می‌خواهی از این مطالب در کلاسهای هفتهٔ بعدت استفاده کنی؟» پس از ایراد سخنرانیها و تشویق بسیار گرم و صمیمانه، پذیرایی انجام شد و حاضرین مدتی ماندند تا با جوانان حرف بزنند و از ایسا نیز تشکر کنند. همگی تحت تأثیر قرار گرفتند و با شادی جلسه را ترک کردند. این گردهمایی مردمی بسیار موفقیت‌آمیز بود.

تمرینات:

۱- هر یک از کلمات زیر، یک اسم است. اسم کلمه‌ای است که نام چیزی (شخص، حیوان، مکان، شیء، ویژگی یا عقیده) می‌باشد. در صورتی که فعل کلمه‌ای است که انجام دادن عملی را نشان می‌دهد. در جای خالی، فعل مربوط به هر یک از اسامی را بنویسید. مثلاً تشویق - تشویق کردن.

مشورت	-----
پیشنهاد	-----
الهام	-----
افتخار	-----
ترتیب	-----
عبارت	-----
تحسین	-----
نمایش	-----
نیاز	-----
پیشرفت	-----
آسودگی	-----
تعالی	-----
آمادگی	-----
معرفی	-----
اجازه	-----
درک	-----
توسعه	-----
تلاوت	-----
دعا	-----
تصمیم	-----
دعوت	-----
بیانیه	-----

موافقت

ایراد، ارائه

۲- در ستون سمت راست مجموعه‌ای از افعال وجود دارند که بسیاری از آنها را شما در تمرین قبل نوشتید. در ستون سمت چپ فعلهایی با معانی مشابه آنها وجود دارد. با یک خط آنها را به یکدیگر وصل کنید.

(۱) ترقی کردن	مشورت کردن
(۲) پیشگویی کردن	نظم دادن
(۳) بحث و گفتگو کردن	آماده کردن
(۴) گریه کردن	فهمیدن
(۵) انتخاب کردن	دعا کردن
(۶) نمایاندن	پیشنهاد کردن
(۷) مهتّا کردن	پیشرفت کردن
(۸) راز و نیاز کردن	ارائه کردن
(۹) عرضه کردن	تصمیم گرفتن
(۱۰) رخصت دادن	اجازه دادن
(۱۱) مرتّب کردن	بازگو کردن
(۱۲) بالا بردن	نشان دادن
(۱۳) توصیه کردن	تعالی بخشیدن
(۱۴) اعلان کردن	نزدیک شدن
(۱۵) تقرّب جستن	گفتگو کردن
(۱۶) درک کردن	هق هق کردن
(۱۷) گفتن	پیش‌بینی کردن
(۱۸) صحبت کردن	به خدمت گرفتن
(۱۹) به کار گرفتن	بیان کردن

۳- هر جفت کلمات زیر مربوط به تواناییهای انسان است. یکی از آن دو، اسم این خصوصیت و دیگری صفتی است که فرد دارای این خصوصیت را توصیف می‌کند. کلمات را به دو دسته تقسیم کنید و در ستون مناسب بنویسید.

صفت

اسم

صداقت/ صادق

مهربان/ مهربانی

شجاع/ شجاعت

شکیبایی/ شکیبا

منقطع/ انقطاع

زیبا/ زیبایی

تواضع/ متواضع

عدالت/ عادل

سرور/ مسرور

امیدوار/امید
رحیم / رحم
خوشی / خوشحال

۴- بچه‌های دهکده الگریاس از طریق سخنرانی‌های منظم نظراتشان را منتقل کردند. چه راههای دیگری برای انتقال نظرات و عقاید به عموم با استفاده از قدرت کلام وجود دارد؟

۵- در اینجا شعری آمده که گروه جوانان الگریاس آن را از حفظ کرده‌اند. شاید شما هم دلتان بخواهد آن را از بر کنید.

این پنج انگشت
هستند با هم
یک خانواده
بسیار با مهر،
بسیار باهوش،
بسیار ساده
پیوسته همفکر
پیوسته همکار
پیوسته همراه
در فکر، معصوم
در کار، کوشا
در راه، آگاه
ای کاش امروز
بودیم ما هم
مانند انگشت
همواره همدل،
همواره همدست،
همواره همپشت.

با یکدیگر راست،
با یکدیگر خوب،
با یکدیگر دوست.
در زندگانی
اخلاق انگشت
سرمشق نیکوست.



روز بعد از جلسه، ماریلا به دیدن مادر بزرگش رفت. مادر بزرگش به او گفت که چند روز پیش او و چند خانم دیگر از اهالی دهکده با یکدیگر گفتگو کردند و به این نتیجه رسیدند که زمان آن فرا رسیده که آنها خواندن و نوشتن را بیاموزند. ماریلا از آناماریا کمک خواست و آن دو کلاسی به صورت دو بار در هفته تشکیل دادند.

دو هفته بعد هنگامی که ایسا به دهکده دیگری می‌رفت، سر راهش دو ساعت در الگریاس توقف کرد. از تشکیل کلاس سوادآموزی مسرور شد و قول داد برای آناماریا و ماریلا مطالب مفیدی بیاورد تا در کلاسهایشان استفاده کنند. جوانان متوجه شدند که او آن روز خیلی سرحال و خوشحال است. همین طور که ایسا کاغذ تاشده‌ای را از کیفش بیرون می‌آورد، به ماریلا گفت: «شاید مادر بزرگت به زودی بتواند چنین نوشته‌ای را بخواند.»

آن نوشته یک مقاله روزنامه بود. ایسا برای آنها شرح داد که یکی از دوستانش به نام ساموئل برای روزنامه محلی شهرستان مقاله می‌نویسد. ایسا در مورد گروه جوانان دهکده الگریاس با او صحبت کرده بود. ساموئل از نظرات جوانان و از طرح‌های خدماتی آنها خوشش آمده بود، بنابراین ایسا او را به گردهمایی جامعه دعوت کرده بود و او تصمیم گرفته بود مقاله‌ای درباره آن بنویسد.

ایسا پرسید: «حالا چه کسی دوست دارد مقاله ساموئل را برای جمع بلند بخواند؟»
وقتی که آنتونیو، کارلوتا و آناماریا همزمان با هم بالا پریدند، همه خندیدند. آنتونیو از همه به ایسا نزدیکتر بود. بنابراین ایسا مقاله را به او داد تا بخواند:

جوانان در خدمت پیشرفت الگریاس

به قلم ساموئل دیاز^۱



در دهکده آرام و بی سر و صدای الگریاس گروهی از جوانان نگرشی جدید پیدا می‌کنند، دیدگاهی امیدوارانه خود را بر اساس وحدت، خدمت و تعلیم و تربیت توسعه می‌دهد. آنها شنبه گذشته جلسه‌ای با حضور همه اعضای جامعه ترتیب دادند و در

آن سخنرانی‌هایی کوتاه در مورد موضوعهایی مثل دوستی، ورزش، خانواده و تحصیل ایراد کردند.

این جوانان زنده و پرشور سخت تلاش می‌کنند تا به پیشرفت دهکده‌شان کمک کنند. آنها می‌گویند: «دلمان می‌خواهد دهکده‌مان منعکس کننده نام خود (یعنی سرور و شادمانی) باشد.»

آنها تا به حال طرح‌های مختلفی را اجراء کرده‌اند و در عمل به ارزشهای همکاری و خدمت پی می‌برند. ایسا رهنما که با این جوانان همکاری نزدیک دارد این گونه توضیح می‌دهد: «ادراک و دانش ما را قادر می‌سازد که به بشریت خدمت کنیم.»

^۱ Samuel Diaz

جوانان مشغول بررسی راههایی هستند که بتوانند از طریق آنها دهکده‌شان را از جهت مادی و معنوی ترقی دهند. آنها از راه مشورت و عمل ارزش کاربرد علم را برای خدمت به جامعه درک می‌کنند.

در انتها، به کلام یکی از این مردان و زنان جوان و متعهد اشاره می‌کنیم: «علم جوهر پیشرفت است. دانش به ما آزادی می‌دهد. الگریاس ما با تو هستیم!»
ابتدا جوانان از دیدن سرگذشتشان در روزنامه متعجب شدند. کارلوتا با هیجان فریاد زد:
«یک نفر مقاله‌ای درباره‌ی ما نوشته!»

دیه‌گو گفت: «الیسا به ما می‌گوید ما باید کلمه را بفهمیم، بیان کنیم، تمرین کنیم و انتشار دهیم. ببینید چطور کلمه منتشر می‌شود. فکرش را بکنید چندین نفر این مقاله را خوانده‌اند و حالا اطلاعات بیشتری در مورد تأثیرات علم و همکاری آموخته‌اند!»
الیسا گفت: «خوشحالم به این مسأله پی برده‌اید که روزنامه می‌تواند تعداد بسیاری از مردم را تحت تأثیر قرار دهد. متأسفم که امروز نمی‌توانم پیش شما باشم و بیشتر صحبت کنم ولی دو هفته بعد برخواهم گشت تا تمام تعطیلات آخر هفته را با شما باشم. در این فاصله پیشنهاد می‌کنم که هر کدام از شما سعی کنید روزنامه‌ها را بخوانید و نمونه‌هایی از انواع مختلف مقاله‌ها را برای جلسه بعد بیاورید.»



تمرینات:

۱- از این لغات برای تکمیل جملات زیر استفاده کنید:

تأثیر - همزمان - منعکس می‌کند - امید - مشورت - بررسی کند - مقاله - تصوّر کنید - به کار می‌رود - پر شور و سرزنده - قدر دانستن - توسعه دادن

الف) گلوریا سرحال و پرجنب و جوش است. او ----- است.
ب) دیوید می‌داند هنگامی که مردم همکاری را بیاموزند جامعه‌شان ترقی خواهد کرد. او با ----- به آینده نگاه می‌کند.

ج) جوانان آموخته‌اند نظراتشان را از طریق ----- در اختیار یکدیگر قرار دهند و برنامه ریزی کنند.
د) آدام با شرکت کردن در برنامه بهداشتی دهکده آموخت که ارزش خدمت به دیگران را -----

ه) ----- کیفیت شروع کلاسهای سوادآموزی را توضیح می‌دهد.
و) آیا می‌توانید دنیایی را ----- که در آن همه مردم با هماهنگی زندگی می‌کنند؟
ز) ایو سعی می‌کرد هنگام کتاب خواندن چیزی هم بخورد اما فهمید که انجام ----- این دو کار مشکل است.

ح) آنا و پاتریشا^۱ در یک دهکده زندگی می‌کنند و هر روز با هم پیاده به مدرسه‌ای می‌روند که رد شهر نزدیک دهکده‌شان است. آنها یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و رابطهٔ دوستانهٔ نزدیکی با یکدیگر ----- .

ط) جوی همیشه خوشحال است. نام او شخصیتش را ----- .
ی) ایو دلش می‌خواست بیشتر در مورد علل تغییر آب و هوا یاد بگیرد، بنابراین تصمیم گرفت موضوع را عمیقاً ----- .

ک) کلمنسیا^۲ همیشه سخت درس می‌خواند و برادران و خواهران کوچکترش از او را سرمشق خود قرار داده اند. او ----- مثبتی بر روی آنها داشت.

ل) ایو دانش گیاه‌شناسی‌اش را ----- تا کشاورزی را در دهکده پیشرفت دهد.
۲- وقتی داستان یا عقیده‌ای به اندازهٔ کافی مهم یا جالب به نظر برسد تا در اخبار اعلان شود به آن داستان یا «ایده دارای ارزش خبری» می‌گویند. بعضی از امور جامعه‌تان را که دارای ارزش خبری هستند، نام برید و در جای خالی زیر، فهرست وار بنویسید.

۳- حال به گروه‌های دو یا سه نفره تقسیم شوید و مقاله خبری کوتاهی راجع به یکی از این اتفاقات محلی بنویسید.

¹ Patricia
² Clemcia

۴- شعر زیر را بخوانید و تمرین کنید که آن را از حفظ بخوانید:

زندگی زیباست، مانند زمین
زندگی زیباست، مثل آسمان
می‌توان این شعر را هر روز خواند:
«زندگی زیباست چون رنگین کمان!»

می‌توان بر آسمانها تکیه زد
می‌توان روی زمین تنها نبود
توی گوش سنگها هم می‌توان
شعر خوب دوستیها را سرود

می‌توان خوابید روی سبزه‌ها
در سکوت، آواز گلها را شنید
می‌توان لبخند بر خورشید زد
حرفهای ماه زیبا را شنید

می‌توان با شاپرکها دوست شد
روی گلها، بی صدا پرواز کرد
می‌توان در چشمها هم خنده ریخت
اخم تلخ چشمها را باز کرد

می‌توان بر سینۀ دریا نوشت:
«زندگی زیباست مثل آسمان»
می‌توان بر آسمان، آبی نوشت:
«زندگی زیباست چون رنگین کمان»

در طی دو هفته بعد، جوانان خیلی تلاش کردند تا مقالات جالبی را در روزنامه‌ها پیدا کنند. وقتی ایسا برای تعطیلات آخر هفته به دهکده (الگریاس) برگشت، آنها مشتاق بودند تا آنچه را که پیدا کرده‌اند با او مطرح نمایند.

روبرتو گفت: «من شروع می‌کنم با گزارشی کوتاه در مورد یک دزدی» و آن را بلند برای همه خواند: سه بز متعلق به جیمز رُمرُو^۱ و خانواده‌اش دوشنبه شب در درگُرا^۲ ربوده شد. سه شنبه صبح وقتی لئانورا رُمرُو^۳ برای غذا دادن حیوانات بیرون رفت، نرده‌های کنده شده را دید و فهمید که بزها ربوده شده‌اند. یک مظنون دستگیر شده و تحت بازجویی است.

کارلوتا با هیجان فریاد زد: «آهای! گزارش من هم درباره همین دزدی است ولی کمی تفاوت دارد. کارلوتا گزارشش را خواند:

جرج فلورزا اهل سان ایسیدرو دوشنبه شب به خاطر دزدیدن سه بز از خانواده جیمز رُمرُو دستگیر شد. وقتی سه شنبه صبح لئانورا (از خانه) بیرون رفت و فهمید سه تا از بزها ناپدید شده‌اند، بهت زده شد. از آنجایی که نرده‌ها کنده شده بود، بدون شک بزها را دزدیده بودند. یکی از همسایه‌های خانواده رُمرُو ادعا کرد دوشنبه آخر



شب شخصی را شبیه به جرج فلورزا دیده که در نزدیکی خانه آنها قدم می‌زده است. همه می‌دانند که فلورزا و رُمرُو از گذشته با هم اختلاف داشته‌اند و به تازگی نیز منبعی گزارش می‌کند که تصادفاً مکالمه بین آن دو را شنیده است که فلورزا، رُمرُو را تهدید کرده که به زودی «حَقْش را از او می‌گیرد». جرج فلورزا در بازداشت به سر می‌برد تا تحت بازجویی بیشتر قرار بگیرد.

روبرتو گفت: «به نظر من دوّمین گزارش خیلی جالبتر است. اطلاعات بیشتری را در اختیار خواننده می‌گذارد.»

ایسا گفت: «راجع به آن اطلاعات نظرت چیست؟ آیا فکر می‌کنی این گزارشها حتماً درست است؟» روبرتو پاسخ داد: «گزارش دوّم عنوان می‌کند جرج فلورزا بزها را دزدیده، همسایه‌ای او را دیده و احتمال می‌رود جرج این کار را کرده باشد زیرا آقای رُمرُو به او بدهکار بوده است. گزارش اوّل هیچ کدام از اینها را مطرح نمی‌کند. گزارش دوّم هیجان‌انگیزتر است.»

ماریلا گفت: «در واقع مقاله بیان می‌کند مردی را که همسایه دیده فقط شبیه آقای فلورزا بوده. اگر آن مرد آقای فلورزا نباشد، چه؟ کسانی که این مقاله را می‌خوانند در هر صورت فکر می‌کنند آقای فلورزا بزها را دزدیده است. این منصفانه نیست.»

¹ James Romero

² Chorrera

³ Leonora Romero

سپس آناماریا هم دیدگاه جالبی را به سخنان ماریلا اضافه کرد. او گفت: «می‌دانید وقتی مقاله‌های مختلف را می‌خواندم، متوجه شدم بسیاری از آنها مملو از اغراق است. این مسأله باعث شد که مطالبش را به سختی باور کنم.»

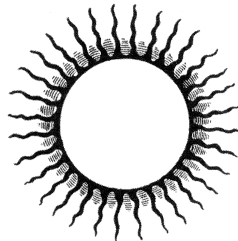
کارلوتا پرسید: «چه فایده دارد آدم روزنامه‌ای بخواند که مطالبش را این گونه تحریف می‌کنند؟» ایسا گفت: «شما همه، مطالب مهمی را مطرح کرده‌اید. از دو مقاله‌ای که الان خواندیم، اولی فقط حقایق معلوم را ارائه کرده است. مقاله دومی ممکن است جالبتر به نظر بیاید ولی اگر آن را به دقت بخوانیم، می‌بینیم بعضی از جزئیات بیش از حد مورد تأکید قرار گرفته و در مورد آنها اغراق کرده اند. این چیزی است که به آن "جنجال آفرینی" می‌گویند. اغلب مطالب اخبار را بزرگ می‌کنند تا جالبتر به نظر برسد تا جایی که همان طوری که کارلوتا مطرح کرد، حتی حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند.»

دیه‌گو گفت: «فکری به نظرم رسید. روزنامه‌ها به خاطر استفاده از قدرت کلمه بسیار توانا هستند. اگر از این قدرت درست استفاده کنند، موجب پیشرفت می‌شوند و در غیر این صورت صدمه می‌زنند.» ایسا در پاسخ گفت: «نکته بسیار خوبی را مطرح کردید. روزنامه‌ها منبع بسیار مهم اطلاعات هستند و وظیفه خطیری در گزارش کردن حقیقت برعهده دارند.»

سپس این عبارت را برای جوانان زیارت کرد:

«اوراق اخبار طیار روزنامه فی الحقیقه مرآت جهان است. اعمال و افعال احزاب مختلفه را می‌نماید. هم می‌نماید و هم می‌شنواند. مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است. ظهوری است عجیب و امری است بزرگ ولکن نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی' مقدس باشد و به طراز عدل و انصاف مزین و در امور به قدر مقدور تفحص نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد.»^{۱۶}

ماریلا آهسته تکرار کرد: «"مرآت جهان". آینه عیناً اشیاء را منعکس می‌نماید. آیا چون مطالبی را که می‌خوانیم درست برعکس و مخالف مطلب اصلی است دنیا در چنین وضعیت اسفناکی به سر می‌برد؟» ایسا در پاسخ گفت: «متأسفانه حقیقت دارد. اما به این خاطر هم هست که جنجال آفرینی روشی است برای طرح کردن و بزرگ جلوه دادن اخبار منفی.» آناماریا گفت: «ما می‌دانیم کارهای بسیار خوبی هم وجود دارند که مردم دنیا انجام می‌دهند چرا روزنامه‌ها از آنها گزارشی نمی‌دهند؟» آنتونیو امیدوارانه اضافه کرد: «خوب ساموئل درباره فعالیت‌های ما نوشت. دنیا به روزنامه نگاران بیشتری مثل ساموئل نیاز دارد.» ایسا گفت: «و به خوانندگان فرهیخته‌تری که همه چیزهایی را که روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، باور نکنند.»



تمرینات:

۱- در زیر چند کلمه از بیان مبارک فوق آمده است. سمت چپ هر یک از این لغات سه توضیح وجود دارد. توضیحی را که بسیار نزدیک به معنای آن کلمه است، علامت بزیند.

اهمیت دادن	---	(۱) مقدس کردن
پاک کردن	---	
پرستیدن	---	
گروه همسالان	---	(۲) احزاب
گروه هم عقیده	---	
گروه ساکن یک منطقه	---	
بیماری	---	(۳) غرض
دشمنی	---	
تعصب	---	
پرنده	---	(۴) طیار
منتشر شده	---	
سرگردان	---	
مقدّر شده	---	(۵) مقدور
توان	---	
به اندازه کافی	---	
نگاهی گذرا بر چیزی انداختن	---	(۶) تفحص
دعوت کردن	---	
بررسی و تحقیق کردن	---	
آشکار	---	(۷) ظهور
نمایش	---	
حضور	---	
آراسته	---	(۸) مزین
تمیز	---	
زینت	---	
زیور	---	(۹) طراز
لباس کهنه	---	
پوشش	---	
پوشش	---	(۱۰) انصاف

--- تقسیم هم اندازه چیزی بین دو نفر
--- عدل

۲- در عبارت زیبایی که ایسا برای جوانان خواند، پنج مورد خاص مطرح شده که روزنامه نگاران باید رعایت کنند. آنها باید:

- الف) از غرض نفس و هوی' ----- باشند.
- ب) به طراز عدل و انصاف ----- باشند.
- ج) بر حقیقت ----- شود.
- د) در امور به قدر مقدور ----- نمایند.
- ه) بر حقیقت ----- و بنگارد.

۳- این تمرین هم مثل تمرین اول است ولی کلمات بیشتری از این درس را در بر می‌گیرد:

(۱) منبع	---	سرچشمه
	---	اصل
	---	کتاب
(۲) بهت زده شدن	---	ترسیدن
	---	عصبانی شدن
	---	متعجب شدن
(۳) طراز	---	آرایش‌گر
	---	زینت
	---	خصیصه
(۴) تحریف کردن	---	اشتباه معنی کردن
	---	دست بردن در حقیقت
	---	دروغ گفتن
(۵) اغراق کردن	---	زیاده روی کردن
	---	از حد گذراندن
	---	تقلب کردن
(۷) مرآت	---	مراد
	---	آینه
	---	هدف و مقصود
(۸) مظنون	---	متهم
	---	شاهد
	---	قربانی
(۹) خطیر	---	بی‌اهمیت
	---	زیانبار
	---	با ارزش و مهم
(۱۰) تفحص کردن	---	مطالعه کردن
	---	سخن گفتن
	---	جستجو کردن
(۱۱) مقدور	---	ممکن
	---	کافی

--- سرنوشت ساز

سخن --- (۱۲) دیدگاه
چشم‌انداز ---
نظر ---

ترسناک --- (۱۳) اسفناک
قبیح ---
تأسف آور ---

با انضباط --- (۱۴) فرهیخته
با فرهنگ ---
مستبید ---

۴- نگاهی به روزنامه‌های محلی یا ملی خودتان ببیندازید و سعی کنید مقاله‌هایی پیدا کنید که نمونه یا مثال «جنجال آفرینی» باشند. این مقاله‌ها را به گروهتان نشان دهید.

۵- شعر زیر را با اعضاء گروه بخوانید و حفظ کنید:

سالها طی شوند لیل و نهار در گذر بس قرون و بس اعصار
سرزمینها شوند دگرگون قلّه‌های بلند او هموار
سلطنتها تباه و ملت‌ها رفته از یاد و گشته زائل و خوار
باشد اما به نزد اهل خرد گوهری کو نباشدش زنهار
آن حقیقت بود که بی مرگ است
راه خود باز می‌کند هر بار
گر چه او راست سالیان دراز سُخره‌های مکرر و انکار
گر چه بین جماع جُهلا هدف خنده‌ها گرفته قرار
گر چه ارباب فانی قدرت می‌نمایند هجو او بسیار
گر چه کذب و وقاحت و پستی دوره‌اش کرده‌اند چون دیوار
آن حقیقت بود که بی مرگ است
راه خود باز می‌کند هر بار
ساکت و باگذشت و خاموش است از حماقت نمی‌شود آزار
منتظر تا که سر رسد میقات چون پلنگی در انتظار شکار
صخره‌گو در برابر امواج یا چو نور است در دل شب تار
گاهگاهی به همت عقلا می‌نمایند هزارگون آثار
آن حقیقت بود که بی مرگ است
راه خود باز می‌کند هر بار
چون دماوند سربلند و صبور همچو ارونند جاری و سرشار
تخت جمشیدوار دهها قرن پندها می‌دهد هزار، هزار

پرتوان، پرصلابت و پویا می‌کشد انتظار آخر کار
تا بجویند خلق گوهر او تا که رونق بیابدش بازار
آن حقیقت بود که بی مرگ است
راه خود باز می‌کند هر بار

الیسا و جوانان تصمیم گرفتند صبح روز دهم دیدار الیسا از دهکده به آقا و خانم واسکوئز^۱، زوج مستنی که در مزرعه زندگی می‌کردند، کمک کنند. آقای واسکوئز یک هفته‌ای مریض بود و نمی‌توانست سر مزرعه‌اش برود و کار کند.

صبح زود همه پیاده به سمت مزرعه کوچک که در چند کیلومتری خارج دهکده واقع شده بود، حرکت کردند. آنتونیو یک رادیو دستی با خودش آورده بود و اعضاء گروه همین طور که با هم پیاده می‌رفتند، به موسیقی نیز گوش می‌دادند. بعد موقع اخبار شد. وقتی برنامه اخبار تمام شد، الیسا گفت: «راستی یادم آمد! ما داشتیم راجع به روزنامه‌ها صحبت می‌کردیم. شما چه منابع خبری و اطلاعاتی دیگری را می‌شناسید؟»

این جوابها به گوش رسید: «رادیو!»، «تلویزیون!»، «مجلات!»، «پوستر!»، الیسا به نشانه تأیید گفت: «اینها همه نمونه‌هایی از «رسانه‌های گروهی» هستند. رسانه‌های گروهی، اخبار، آراء و نظریات را در بین عده زیادی از مردم انتشار می‌دهند. شما چه نوع اطلاعات مفیدی را از رادیو شنیده‌اید؟»

آنا ماریا گفت: «من یادم می‌آید که چند ماه پیش رادیو واکسیناسیون رایگان بچه‌ها را اعلان کرد. در روز واکسیناسیون، مردم دهکده‌های دوردست که این خبر را شنیده بودند، بچه‌هایشان را به مرکز بهداشت آوردند.»

آنتونیو گفت: «وقتی برادر کوچکم اسهال داشت، مادرم از برنامه بهداشت هفتگی رادیو یاد گرفت که باید به بیمار آب زیادی داد و میزان آب بدن را در حد طبیعی نگاه داشت.»

کارلوتا گفت: «برادرم از این طریق از برنامه‌های دانشگاهی‌اش اطلاع پیدا کرد و یک آگهی در روزنامه نیز به او کمک کرد که وقتی برای زندگی به شهر می‌رفت، یک اتاق اجاره‌ای پیدا کند.»

ماریلا گفت: «تازگی به برنامه‌ای درباره پاکسازی رودخانه‌ها گوش دادم.»
روبرتو با خنده گفت: «لان فهمیدم که من در رادیو به هیچ برنامه‌ای جز موسیقی گوش نمی‌کنم.»
بقیه زدند زیر خنده.

الیسا گفت: «حالا می‌خواهم یک سؤال جدی بپرسم. آگهی تبلیغاتی در رادیو زیاد است. آیا فکر می‌کنید که آنها هم مفید هستند؟»

کارلوتا در جواب گفت: «البته. بدون آگهی تبلیغاتی چطور می‌توانستیم بفهمیم کدام محصول را بخریم؟»



الیسا گفت: متأسفانه خیلی از آگهی‌ها به ما فقط اطلاعات نمی‌دهند. درست است که محصولات موجود را به ما معرفی می‌کنند ولی خیلی از آنها ما را وادار می‌کنند که فکر کنیم به محصول آنها نیاز داریم. کلمه‌ای است که باید همه آن را بدانید: «فریب». وقتی شما مردم را فریب می‌دهید یعنی باعث می‌شوید به یک صورت خاص فکر کنند یا کار خاصی را انجام دهند بدون اینکه واقعاً علتش را بدانند. بسیاری از آگهی‌هایی که می‌بینیم یا می‌شویم فکر ما را فریب می‌دهند و باعث می‌شوند باور کنیم محصولاتی که آنها به ما معرفی می‌کنند، ضروری هستند. مطمئن هستیم که همه شما در فیلمهای خارجی

¹ Vasques

تبلیغات مشروبات الکلی را دیده‌اید و همچنین تصویر مردان جوانی را تماشا کرده‌اید که آبجو به دست با یکدیگر مشغول خندیدن هستند. این آگهی چه پیامی دارد؟»

آنا ماریا با اخم گفت: «یعنی اگر آبجو بنوشید یک مرد واقعی هستید.»

آنتونیو جواب داد: «و آبجو انسان را شاد می‌کند.»

ماریلا گفت: «ولی این حقیقت ندارد. الکل مشکلاتی را در خانه ایجاد می‌کند. جیغ و فریاد، جنگ و

جدال و حتی خشونت.»

جوانان نمونه یا مثالهای دیگری را نیز مطرح کردند. آنها گفتند که آگهی‌های تبلیغاتی سیگار باعث می‌شوند مردم فکر کنند اگر سیگار بکشند آدم مهمتری هستند با اینکه ثابت شده سیگار بسیار مضر است. آنان همچنین به آگهی‌های لباسهای خاصی اشاره کردند که باعث می‌شوند فکر کنیم باید با لباسهایمان توجه دیگران را به خود جلب کنیم در حالی که در واقع باید به خاطر خوبی و برتری شخصیتمان از دیگران ممتاز باشیم.

الیسا گفت: «باز هم با قدرت کلمه مواجه می‌شویم. از آن می‌توان سوء استفاده کرد و مردم را فریب داد تا تصور کنند به چیزهایی که ضروری نیست، نیازمندند و پولهایشان را برای چیزهای غیرضروری خرج کنند تا عده‌ای هر چه بیشتر ثروتمند شوند.»

کارلوتا با تعجب گفت: «حالا فهمیدم چرا گاهی از اوقات برادرم وقتی آگهی‌های تبلیغاتی را در رادیو می‌شنود، ناراحت می‌شود. برادرم فریاد می‌زند: تبلیغات! تبلیغات! فقط سعی می‌کنند پولمان را بگیرند.»

الیسا به جوانان هشدار داد: «دلتم می‌خواهد همگی مواظب باشید و فریب این آگهی‌های تبلیغاتی را نخورید. در عین حال هم باید بدانید مراکزی که این اطلاعات را منتشر می‌کنند، به خودی خود بد نیستند. پس تبلیغات خوب را هم می‌توانیم در ذهنمان تصور کنیم. مثلاً تبلیغاتی درباره‌ی یک مرکز بهداشت یا آگهی‌هایی در مورد بذرهای جدید.»

دیه‌گو که چند قدم عقب‌تر از بقیه جوانان بود، خودش را به آنها رساند و به شوخی گفت: «ما اطلاعات می‌خواهیم، نه تبلیغات.»

بقیه هم به نشانه‌ی موافقت برایش هورا کشیدند.

اکنون اعضاء گروه می‌توانستند در فاصله‌ای دور آقا و خانم واسکوئز را ببینند که لب جاده منتظر آنها بودند. آنها به مزرعه رسیده بودند.



تمرینات:

- ۱- کلمات زیر در جدول حروف پنهان هستند. آنها پس و پیش، افقی و عمودی و مورب نوشته شده‌اند. دور آنها خط بکشید:
- راديو- اطلاعات- حقيقت - روزنامه - منعكس كردن - تلويزيون - اخبار - آگهي كردن- موسيقي - مجله - اعلانات- پوستر

ر	ک	ت	پ	ا	د	ی	خ	ب	و	ت	ق	ه	ت
ع	و	ط	ل	و	ن	ا	ط	ه	ی	ب	ر	م	ل
ق	ی	ز	ه	م	ز	ع	ا	ب	د	ل	ت	ا	و
ر	ه	ل	م	ج	ط	ل	ک	و	ا	ی	س	ن	ی
ت	ا	ن	ا	ل	ع	ا	س	ا	ر	غ	و	ز	ز
س	ک	ح	و	ه	ا	ن	ح	غ	س	و	پ	و	ی
پ	ت	ا	ع	ا	ل	ط	ا	ع	ا	ک	و	ر	و
ی	ق	ی	س	و	م	ا	گ	ز	ی	ک	ر	د	ن
ب	ا	ر	ق	ی	گ	ق	ی	ه	ه	ق	ه	د	ر
پ	و	س	م	ر	ا	ب	خ	ا	ب	ر	ت	ا	ن

الف) کلماتی را که به صورت عمودی ساخته می‌شوند؛ بنویسید.

این کلمات در چه چیز مشترک هستند؟

ب) کلماتی را که به صورت افقی ساخته می‌شوند؛ بنویسید.

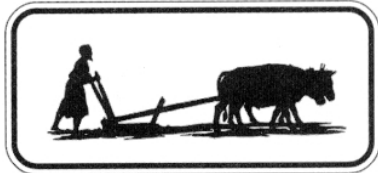
این کلمات در چه چیز مشترک هستند؟

ج) کلماتی را که به صورت مورب ساخته می‌شوند؛ بنویسید.

با این دو کلمه یک جمله بسازید.

- ۲- اگر این امکان را داشته باشید که از طریق رسانه‌های گروهی پیامی را به مردم ابلاغ کنید، آن پیام چه خواهد بود؟

۳- امروز بچه‌های دهکدهٔ ال‌گریاس نمونه‌هایی از اطلاعات مفیدی را که از رادیو شنیده بودند، مطرح کردند. اکنون فرض کنید فرصتی برای گروه شما پیش آمده تا یک برنامهٔ پنج دقیقه‌ای رادیویی تهیه کنید. بعد از اینکه از نظر موضوع برنامه با یکدیگر به توافق رسیدید، متن آن را تهیه نمایید و تعیین کنید که هر قسمت را چه کسی بر عهده خواهد گرفت. سپس برنامه را اجراء کنید. خلاق باشید و سعی کنید برنامه‌تان هم سرگرم کننده باشد و هم آموزنده.



صبح با توضیحات آقای واسکوئز درباره کارهایی که باید به انجام می‌رسید؛ شروع شد. هدف، کشت تمام مزرعه در یک روز بود چرا که باران‌های اولیه باریده بود. جوانان کار را شروع کردند و مشغول کاشتن ردیفهای بذر شدند.

بعد از اینکه تمام صبح را در مزرعه سپری کردند، خانم واسکوئز آنها را برای ناهار صدا کرد. ایسا و خانم واسکوئز برای ناهار پلو و لوبیا و پاپایا^۱ و آب میوه تازه آماده کرده بودند. همان طور که زیر سایه یک درخت تنومند مشغول خوردن ناهار بودند، آقای واسکوئز از جوانان در مورد فعالیت‌هایشان سؤال کرد. ماریلا توضیح داد که به تازگی در مورد رسانه‌های گروهی و وظایفشان برای تهیه اطلاعات درست و مفید صحبت کرده‌اند. آقای واسکوئز با حالتی متفکرانه گفت: «اطلاعات مفید و درست... ما هر روز به رادیو گوش می‌دهیم، مخصوصاً این روزها که انتخابات نزدیک است. دقیقاً دیشب بود که سخنان یکی از نامزدهای ریاست جمهوری را شنیدیم. ولی نمی‌شود گفت سخنانش خیلی مفید بود. او در همه سخنرانی‌اش درباره کارهای مهمی که می‌خواست انجام بدهد، صحبت کرد. ولی از آنجا که همه این نامزدها یک جور صحبت می‌کنند، از شنیدن حرف‌هایشان خسته می‌شوم.»

ایسا گفت: «مطلب جالبی است، آقای واسکوئز، باید آن را مطرح کنید. امروز صبح توی راه راجع به این صحبت می‌کردیم که چطور آگهی‌ها ما را وادار می‌کنند چیزهایی را بخریم که به آنها احتیاج نداریم.» بعد رو به جوانان کرد و گفت: «انواع دیگری از تبلیغات وجود دارند که در طرز فکر ما تأثیر می‌گذارند. مثلاً باعث می‌شوند از چیزی حمایت کنیم، به شخص خاصی رأی بدهیم و به اصول خاصی معتقد شویم. رسانه‌های گروهی در این راه نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند و عقاید و نظریات را از طریق مقالات، سخنرانی‌ها، شعارها، آگهی‌ها و از این قبیل چیزها منتشر می‌کنند.»

آنتونیو پرسید: «مگر مردم نباید به تبادل نظر پردازند؟ پس چگونه می‌توانیم چیزی بیاموزیم؟» ایسا پاسخ داد: «بله درست است. ولی نظریات باید به درستی بیان شود و همانطور که قبلاً هم گفتیم مردم را نباید فریب داد. مثلاً از سخنرانی ای که دیشب آقا و خانم واسکوئز شنیدند، چه چیزی می‌شد یاد گرفت؟ بیشترش این بود که لاف بزنند و سعی کند رأی دیگران را جلب کند.» ماریلا پرسید: «حقیقتاً به چه دلیل است که تبلیغات مؤثر واقع می‌شوند؟»

ایسا در جواب گفت: «خوب از یک نظر تبلیغات با احساسات مردم بازی می‌کند. مثلاً پیامهایی که به کمک رسانه‌های گروهی منتقل می‌شوند، می‌توانند ما را خوشحال کنند، به هیجان بیاورند، عصبانی کنند یا بترسانند. اغلب این کار را عمداً انجام می‌دهند تا نگرش ما را نسبت به یک موضوع یا یک محصول تحت تأثیر قرار بدهند.»

کارلوتا گفت: «با وجود اینکه هنوز فکر می‌کنم برادرم بیش از اندازه عصبانی است؛ ولی هر بار که با شما دوستان صحبت می‌کنم بعضی از مطالبی را که برادرم عنوان می‌کند برایم معنی و مفهوم بیشتری پیدا می‌کند.» «مصرف گرایبی» لغتی است که او معمولاً در حرف‌هایش به کار می‌برد. برادرم می‌گوید تبلیغات این باور را در ما به وجود می‌آورد که سرور و شادمانی نتیجه خریدن چیزهایی بیشتر و بیشتر است. حتی قبل از یک روز تعطیل

¹ Papaya نوعی خریزه درختی

مذهبی به قدری برای خرید چیزهای مختلف هیجان زده می‌شویم که به کلی ویژگی روحانی آن روز را فراموش می‌کنیم.»

الیسا ادامه داد: «دلیل دیگری که تبلیغات ما را فریب می‌دهد گفتن تنها قسمتی از حقیقت است. مثلاً چند سال پیش در یک تبلیغات گسترده به دهکده‌های منطقه ما گفتند که اگر اجازه بدهند یک کارخانه بزرگ در آن نزدیکی ساخته شود؛ موقعیتهای شغلی زیادی به وجود می‌آید و همه در رفاه و خوشبختی به سر خواهند برد. در آن تبلیغات، اصلاً در مورد اثرات منفی آن بر روی محیط زیست و مواد زائدی که به رودخانه ریخته خواهد شد، چیزی عنوان نشد.»



آقای واسکوئز گفت: «به نظرم علت دیگری که تبلیغات ما را تحت تأثیر خودشان قرار می‌دهند این است که آنها مردم را به دو دسته "آدمهای خوب" و

"آدمهای بد" تقسیم می‌کنند.»

الیسا تأیید کرد و گفت: «این مسأله کاملاً حقیقت دارد و شاید بتوان گفت یکی از بدترین نتایج تبلیغات است. چون تعصب و کوته فکری را در بین مردم زنده نگه می‌دارد. تعصبات از هر نوعی که باشد برخلاف اصل «وحدت عالم انسانی» است که همه ما به آن اعتقاد داریم.»

الیسا رو به جوانان کرد و پرسید: «چه تعصباتی از این راه رواج پیدا می‌کنند؟»

آناماریا جواب داد: «یک دین بر علیه یک دین دیگر است.»

روبرتو اضافه کرد: «یک نژاد بر ضد نژاد دیگر است.»

کارلوتا گفت: «یک طبقه بر علیه طبقه دیگر است.»

دیه‌گو گفت: «یک حزب سیاسی بر علیه حزب دیگر است.»

آقای واسکوئز گفت: «فکرش را بکنید جنگهای زیادی به خاطر این نوع تعصبات رخ داده است. آیا بشر

بالاخره می‌فهمد که نباید به این نوع تبلیغات گوش بدهد؟»



تمرینات:

۱- دو کلمه امکان دارد همصدا باشند (یک جور تلفظ شوند) ولی املاء و معنی شان متفاوت باشد. ببینید کلمه مناسب برای هر یک از جملات زیر کدام است؟

- (الف) بچه‌ها در گروه خود یاد می‌گیرند که عقاید یکدیگر را ----- نشمرند. (خوار - خار)
- (ب) «وحدت عالم انسانی» کاملترین نوع وحدت بر کره ----- است. (عرض - ارض)
- (ج) باید مراقب بود که تبلیغات ما را ----- یک گروه خاص نکند. (اثیر - اسیر)
- (د) زمین شوره سنبل برنیارد در او تخم ----- ضایع مگردان (أمل - عمل)
- (ه) سینا از امروز به سمت جنگلبان منطقه ----- شد. (منسوب - منسوب)
- (و) یکی از دشمنان اصلی محصولات کشاورزان ----- است. (زغن - ذقن)
- (ز) کشاورز در ----- درخت نشست تا کمی استراحت کند. (ضلّ - ظلّ)
- (ح) ایسا هرگز در دهکده الکریاس احساس ----- نکرد. (غریت - قُربت)
- (ط) جوانان منطقه به خوبی می‌دانند که باید به تجربیات والدین خود احترام ----- (بگذارند - بگذارند)
- (ی) با این اقدامات: همه اهالی امیدوارند به زودی منطقه‌ای ----- داشته باشند. (معمور - مأمور)
- (ک) اطاعت از حکومت ----- از وظایف اهل بهاست. (مطبوع - متبوع)
- (ل) همه ما دارای استعدادهایی ----- هستیم که با تلاش و تأیید حق ظاهر خواهند شد. (مسطور - مستور)
- (م) احکام الهی را می‌توان به دو گروه عمده اوامر و ----- تقسیم کرد. (نواهی - نواحی)
- (ن) ----- ادیان الهی یکی است و این عقیده برای ایجاد وحدت ضروری است. (اثاث - اساس)
- (س) حسّ نوع دوستی باعث می‌شود درد و ----- یک انسان ما نیز ناراحت کند و بر آن دارد که به او کمک کنیم. (آلم - علم)
- (ع) این باغ هر سال محصول ----- فراوانی می‌دهد. (پرتقال - پرتغال)
- (ف) در ایام هاء، اهل بهاء باید به تسبیح و ----- پروردگار بپردازند. (تهلیل - تحلیل)
- (ص) با تأسیس کارخانه جدید، خطر آلودگی هوا و رودخانه منطقه را ----- می‌کند (تحدید - تهدید)
- (ق) انجام احکام الهی فقط به خاطر عشق به حق است، نه به امید ----- یا ترس از مجازات. (صواب - ثواب)

۲- از کلمات زیر برای کامل کردن جملات استفاده کنید:

- مصرف گرایی - شغل - بشر - تعصّب - اصل - زنده نگه داشتن - اشاعه - نامزد شدن
- (الف) ----- یک شیوه زندگانی است که فرد به خریدن چیزهای بیشتر و بیشتر علاقه‌مند می‌شود.
- (ب) ----- کلمه دیگری است که به انسان گفته می‌شود.
- (ج) اگر فردی مایل به درک عقاید و نظریات دیگران که متفاوت با عقاید و نظریات خودش است، نباشد و برای آنها احترام قائل نشود، می‌توانیم بگوییم که او از خود ----- نشان می‌دهد.
- (د) حقیقت اساسی را ----- می‌گوییم.
- چیزی به معنای انتشار دادن آن در یک سطح وسیع‌تر یا در میان عده بیشتر است.

- و) کاری که فرد به آن اشتغال دارد به منزله ----- یا پیشه او تلقی می‌شود.
ز) اگر قرار باشد از بین چند نفر، یکی را برای شغلی انتخاب کنند، همه آن افراد برای آن شغل -----
ح) چیزی یعنی باعث شویم آن چیز بیشتر و بیشتر باقی بماند.

۳- با هر گروه از کلمات زیر یک جمله بسازید.
مثلاً: تدارک - سخنرانی - شورانگیز
او سخنرانی بسیار شورانگیزی تدارک دیده است.

الف) علم - زندگی - به دست آوردن

ب) نادان - گاو - چریدن

ج) تلاوت - دعا - پیشرفت

د) جلسه - سازماندهی کردن - دعوت کردن

ه) نگران - آسوده خاطر - حق هق کردن

و) جامعه - حمایت - منظور

ز) تأثیر - مقاله - مثبت

ح) مشورت - گروه - تصمیم

ط) دارای ارزش خبری - واقعه - در میان گذاشتن

ی) حقیقت - معلوم کردن - بررسی کردن

ک) مبالغه کردن - جنجال آفرینی - جالب

ل) مظنون شدن - دستگیر کردن - هیجان

م) منعکس می‌کند - آینه - زیبایی

ن) تحقیق کردن - آزادی - با شور و شوق

س) اعلانات - برنامه - رادیو

ع) فریب - درک - متأسفانه

ف) تعصب - مردم - زنده نگه داشتن

ص) انتشار دادن - تبلیغات - سوء استفاده

ق) اصل - وحدت - انتشار دادن



یک سال تمام از تشکیل گروه جوانان در دهکدهٔ الگریاس گذشته است. ایسا به دهکده آمده تا تعطیلات آخر هفته را با جوانان بگذراند و سالگرد تشکیل گروه را با آنها جشن بگیرد. اعضاء گروه برنامهٔ مخصوصی تدارک دیده‌اند و دوستان و خانواده‌هایشان را هم دعوت کرده‌اند. وقتی همه می‌نشینند، آناماریا روبه روی همه می‌ایستد و به حاضرین خوشامد می‌گوید: «از طرف اعضاء گروه جوانان الگریاس به خاطر حضورتان در این جشن تشکر می‌کنم. دقیقاً یک سال پیش بود که ما برای اولین بار دور هم جمع شدیم. امروز تصمیم گرفتیم بر کارهایی که در طی این مدت انجام داده‌ایم و آموخته‌ایم؛ مروری داشته باشیم. دوست داریم افکارمان را به شکل یک برنامه رادیویی با نام "قدرت کلمه همراه با اعمال خالصانه" ارائه دهیم.»



آناماریا می‌نشیند و آنتونیو که به عنوان مجری برنامه رادیویی انتخاب شده، برنامه را به این صورت آغاز می‌کند: «امروز برنامه مخصوصی برای شنوندگانمان داریم. همهٔ ما بعضی از جوانان دهکده‌مان را که در برنامه‌های خدماتی جامعه مشغول هستند، دیده‌ایم. آنها اعضاء گروه جوانان دهکدهٔ الگریاس هستند و امروز در استودیو حاضرند تا با آنها مصاحبه کنیم. بگذارید اول از این خانم جوان شروع کنم. ممکن است خواهش کنم خودتان را برای شنوندگان عزیز معرفی کنید و بگویید منظور از تشکیل این گروه جوانان چیست؟»



- «اسم من کارلوتا است و ممکن است ابتدا که این مطلب را عنوان می‌کنم برایتان عجیب باشد ولی در واقع گروه جوانان به خاطر "کلمه" تشکیل شد. منظورم این است که ما دربارهٔ چگونگی استفاده از قدرت کلمه برای ترقی، تحقیق می‌کنیم. همچنین در حال تفحص در مورد قدرت اعمال خالصانه هستیم. ما همچنین به ابعاد مختلف استفاده از کلمه در داستانها، سخنرانیها، اشعار و حتی در لطیفه‌ها توجه کرده‌ایم. به علاوه خدماتی هم انجام داده‌ایم.»
آنتونیو می‌گوید: «جازه بدهید برویم سراغ این مرد جوان. لطفاً خودتان را معرفی کنید و بگویید نظر شما راجع به قدرت کلمه چیست؟»



- «اسم من دیه‌گو است. آنچه که ما در این مدت دریافتیم این است که کلمات هم می‌توانند به نفع جامعه استفاده شوند و هم به ضرر آن. مثلاً یک اعلامیه بهداشت عمومی در رادیو به مردم تمام ناحیه کمک خواهد کرد ولی تبلیغات غیر واقعی موجب تفرقه بین آنها می‌شود.»



آنتونیو می‌گوید: «به نظر می‌رسد که شما به کاربرد کلمه توسط رسانه‌های گروهی نیز توجه داشته‌اید. به عنوان یک مجری رادیو به این موضوع بسیار علاقه‌مندم.» سپس آنتونیو رو به روبرتو می‌کند و می‌پرسد: «لطفاً بفرمایید شما در گروهتان در این زمینه به چه نتایجی رسیدید؟»



روبرتو جواب می‌دهد: «از آنجایی که رسانه‌های گروهی در دسترس اکثر مردم هستند، وظیفهٔ خاصی دارند و باید از قدرت کلمه به درستی استفاده کنند.»
آنتونیو می‌پرسد: «و اسم شما؟»



- آه فراموش کردم! من روبرتو هستم.»
آنتونیو می‌گوید: «حالا می‌خواهم از این خانم جوان خواهش کنم توضیحات بیشتری دربارهٔ عمل یا آنچه که کارلوتا "اعمال خالصه" می‌نامد، برای ما بدهد.»



- «من ماریلا هستم. منظور کارلوتا این است که اگر فقط حرف بزنی و کلام شما خالی از عمل باشد، هرگز تأثیری طولانی نخواهد داشت. گفتار باید با عمل همراه شود، در غیر این صورت پیشرفت واقعی حاصل نمی‌شود. گروه ما دقیقاً از همین جا شروع کرد. می‌خواستیم ببینیم به عنوان افراد جوان چطور می‌توانیم به پیشرفت مادی و معنوی دهکده الگراس کمک کنیم و فهمیدیم که باید چیزهایی درباره قدرت کلامی که با اعمال خالصانه همراه است؛ بیاموزیم.»



- «اسم من آناماریا است. علاوه بر آنچه که می‌گوییم و انجام می‌دهیم، آنچه که می‌دانیم و احساس می‌کنیم هم مهم است. بالاتر از همه «وحدت» نیز ضروری است. بدون آن پیشرفت واقعی ممکن نیست.»



برنامه با حرکت آنتونیو به این سو و آن سو و سؤال از تک تک جوانان و بیان خاطراتشان از آنچه که گروه در طی سال گذشته انجام داده، ادامه می‌یابد. یکی از جوانان داستان می‌گوید و دیگری سخنرانی کوتاهی می‌کند. آناماریا هم یکی از اشعار مورد علاقه‌اش را می‌خواند. سپس همه به طور خلاصه نظراتشان را درباره آنچه یاد گرفته‌اند، بیان می‌کنند. در پایان، جوانان از ایسا دعوت می‌کنند تا جلو بیاید و از او می‌خواهند که چند کلمه‌ای صحبت کند. او هم یک سخنرانی ده دقیقه‌ای ایراد می‌کند و برنامه مؤسسه‌ای را که به نمایندگی از آن با جوانان در ارتباط بوده، برای سال بعد مطرح می‌نماید. هنگامی که ایسا سر جایش می‌نشیند، مستمعین با شور و اشتیاق برایش کف می‌زنند.



روز بعد جوانان با ایسا ملاقات می‌کنند. او می‌گوید: «تمام هفته در فکر بودم. امسال خیلی در مورد قدرت کلمه صحبت کردیم و سؤالی به ذهنم رسید: آیا می‌توان بدون کلمات حتی فکر کرد؟»



جوانان گیج می‌شوند. ماریلا می‌پرسد: «منظورتان دقیقاً چیست؟»
- «مثلاً اگر کلمه "درخت" وجود نداشت، آیا می‌توانستیم در مورد درختان فکر کنیم؟ بنابراین آن چیزی که رشد می‌کند و میوه می‌دهد، "درخت" نامیده می‌شود. بعد هم درختها اسمهای مختلف دارند؛ مثلاً "درخت انبه"، "درخت پرتقال" و... حالا "کوه" را در نظر بگیرید. می‌دانیم که بعضی رشته کوهها اسم دارند؛ مثلاً رشته کوه آند. حتی کوههای خاصی اسم جداگانه دارند مثل: کوه هیمالایا. ولی همه کوهها هم اسم ندارند.»
جوانان ساکت ماندند. نظر جالبی است ولی کاملاً جدید است و آنها منظور ایسا را از مطرح کردن آن نمی‌دانند.



ایسا ادامه می‌دهد: «حالا در مورد هر یک از ما فکر کنید. هر کدام از ما نامی داریم. این به چه معنی است؟ در اسم چه چیزی نهفته است؟ "من ایسا هستم"، یعنی چه؟ بیایید یک کاری کنیم، به اسم خودتان فکر کنید و بگویید هر کدام از شما دلتان می‌خواهد اسمتان چه معنایی داشته باشد؟ دلتان می‌خواهد شما را با چه ویژگی و خصوصیتی بشناسند؟ ماریلا، تو شروع کن.»



ماریلا چند لحظه‌ای می‌اندیشد. سپس در پاسخ می‌گوید: «خب... من دلم می‌خواهد به عنوان کسی شناخته شوم که همیشه دوست دارد به دیگران کمک کند و مردم رویش حساب کنند، کسی که وظیفه شناس است. این است آنچه که اسم "ماریلا" باید معنا دهد.»



سپس آناماریا صحبت می‌کند: «دلم می‌خواهد "آناماریا" به معنای کسی باشد که در قلبش آتش عشق الهی مشتعل است و برای وحدت تلاش می‌کند.»
ایسا لبخند می‌زند و می‌پرسد: «آنتونیو، تو چطور؟»



او پاسخ می‌دهد: «از این سؤال خوشم می‌آید. فکر می‌کنم دلم می‌خواهد "آنتونیو" به معنای کسی باشد که ایمان محکی دارد. کسی که قابل اعتماد است و اعمال خالصانه انجام می‌دهد.»
روبرتو می‌گوید: «امیدوارم "روبرتو" به معنای کسی باشد که دوست خوبی است. کسی که مورد اعتماد و وفادار است.»

بعد نوبت به کارلوتا می‌رسد. او می‌گوید: «دلم می‌خواهد نامم نشانگر کسی باشد که قلبی خالص، مهربان و منیر دارد.»

ماریلا می‌پرسد: «دیه‌گو تو دلت می‌خواهد نامت چه معنایی داشته باشد؟»
پس از لحظه‌ای مکث، لبخندی چهره دیه‌گو را روشن می‌کند. او پاسخ می‌دهد: «این باعث تعجب شما نخواهد شد. دلم می‌خواهد "دیه‌گو" به معنای کسی باشد که همواره تلاش می‌کند در پیشرفت مادی و معنوی با مردمش مشارکت کند.»

ماریلا که زیرچشمی به دیه‌گو نگاه می‌کند با خودش فکر می‌کند چقدر خوشبخت خواهد شد اگر بقیه عمرش را دوش به دوش دیه‌گو تلاش کند.

مراجع

- ۱- مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، ص ۳۸.
- «وَأَجْعَلُوا إِشْرَاقَكُمْ أَفْضَلَ مِنْ عَشِيِّكُمْ وَغَدَكُمْ أَحْسَنَ مِنْ أَمْسِكُمْ»
- ۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۴.
- ۳- کتاب مناجات حضرت بهاءالله (چاپ برزیل)، ص ۴۱.
- «طُوبَى لِعَارِفٍ عَرَفَكَ وَوَجَدَ عَرْفَكَ وَ أَقْبَلَ إِلَى مَلَكُوتِكَ وَ ذَا مَا كَمَلَ فِيهِ بِفَضْلِكَ وَ إِحْسَانِكَ»
- ۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۶۰.
- «طُوبَى لِمَنْ أَصْبَحَ قَائِماً عَلَى خِدْمَةِ الْأَمَمِ»
- ۵- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی، ص ۱۰۲.
- «طُوبَى لِلْعَامِلِينَ وَ طُوبَى لِلْعَارِفِينَ وَ طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِالْحَقِّ مُنْقَطِعاً عَمَّنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ.»
- ۶- دریای دانش، ص ۱۴.
- ۷- مجموعه اشراقات، ص ۱۳۴.
- ۸- بیان حضرت بهاءالله، ظهور عدل الهی، ص ۵۴. (۴)
- ۹- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۹۰.
- «قُلْ يَا قَوْمِ زَيِّنُوا لِقْسَانَكُمْ بِقَالِصِّدْقِ وَ نُفُوسَكُمْ بِقَالَامَانَةِ»
- ۱۰- بیان حضرت بهاءالله، ظهور عدل الهی، ص ۵۳.
- «كُونُوا فِى الطَّرْفِ غَفِيْفًا وَ فِى الْيَدِ قَامِيْنًا وَ فِى اللِّسَانِ صَادِقًا وَ فِى الْقَلْبِ مُتَذَكِّرًا.»
- ۱۱- کلمات مکنونه فارسی، شماره ۵۰.
- ۱۲- دریای دانش، ص ۲۷.
- ۱۳- انوار هدایت، ص ۳۱۳، شماره ۸۳۱ - الواح حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۶۸.
- ۱۴- تجلی سوّم از لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۲۰۳ - عبارت عربی در آن نیامده است)
- ۱۵- تجلی سوّم از لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۲۰۳.
- ۱۶- لوح طرازات، طراز ششم، نبذه من تعالیم حضرت بهاءالله، ص ۷۲.